

محمد علی فروغی؛

سیاستمدار لیبرال در زمانه‌ای پر آشوب

پژوهشی درباره زندگی، اندیشه و خدمات ذکاء الملک دوم

یوحنا نجدی

چراغ آزادی



آزادی فردی، بازار آزاد، حکومت قانون

به نام خداوند پاک و بخشاینده

فصل اول: زندگی و سیاست ورزی محمدعلی فروغی

- 2..... تولد و کودکی
- 5..... مدرسه علوم سیاسی و روزنامه تربیت
- 11..... در آستانه مشروطیت
- 12..... ذکاء الملک دوم در عرصه سیاسی؛ تا انقراض قاجاریه
- 15..... محمدعلی فروغی و پهلوی اول
- 20..... کابینه دوم فروغی و افول ستاره تیمورتاش
- 24..... قیام مسجدگوهرشاد و خانه نشینی فروغی
- 27..... شهریور 1320 و بازگشت سیاستمدار
- 32..... پهلوی دوم یا بازگشت قاجاریه؟

فصل دوم: بنیان‌های لیبرالی تفکر فروغی

- 36..... کتاب‌ها و آثار
- 37..... نخستین کتاب آکادمیک درباره اقتصاد سیاسی در تاریخ ایران
- 42..... آداب مشروطیت دول و بنیان‌های حکومت
- 44..... سیر حکومت در اروپا و آئین سخنوری
- 47..... پایان بندی: محمدعلی فروغی؛ لیبرال محافظه کار – واقع گرا
- 51..... منابع

فصل اول

زندگی و سیاست ورزی محمدعلی فروغی

تولد و کودکی

محمدعلی فروغی فرزند محمدحسین خان بن آقامهدی ارباب اصفهانی در خانواده‌ای اهل ادب، فرهنگ و تحقیق چشم به جهان گشود. اکثر این خانواده به تجارت مشغول بودند و همزمان درباره موضوعات مختلفی مطالعه نیز می‌کردند. محمدمهدی ارباب (پدربزرگ محمدعلی) از تجار شناخته شده اصفهان بود و به تاریخ و ادبیات علاقه داشت. وی سال‌های جوانی را در هندوستان مستعمره انگلستان گذراند و از این رو خیلی زود با پیشرفت‌ها و ویژگی‌های علم و سیاست مغرب زمین آشنا شد و در بمبی هندوستان، تصحیح انتقادی شاهنامه فردوسی را منتشر کرد که تا سال‌ها به عنوان منبع درسی و تحقیق دانش آموزان درباره فردوسی و شاهنامه مورد استفاده قرار می‌گرفت. حتی میرزا ابوتراب، پدر محمدمهدی ارباب و جد بزرگ محمدعلی، نیز از افراد صاحب نفوذی بود که در شورایی برای تصدیق سلطنت نادرشاه منصور حضور داشت.

محمدحسین فروغی (پدر محمدعلی)، شاعر و نویسنده عصر ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه احتمالاً در نیمه اول ربیع الاول 1255 هجری قمری در اصفهان زاده شد و سال 1325 قمری برابر با 1286 شمسی از دنیا رفت. با توصیه و حمایت‌های اعتمادالسلطنه، لقب نكاه الملک گرفت و در وزارت انطباعات عصر ناصری استخدام شد و بعدها به ریاست دستگاه دارالترجمه دولتی رسید. این نهاد در دوران ریاست فروغی پدر، افراد روشنفکر و توانمند را گرد هم آورد و آثار ارزشمندی را ترجمه و منتشر کردند که البته گاه چندان با مذاق قاجاریه هماهنگ نشد.

محمدحسین خان، شاعر، مترجم و اهل ادب زبردستی بود؛ در زمینه‌های تاریخ، علوم سیاسی و فلسفه تسلط فراوانی داشت؛ ادبیات، فلسفه، تاریخ عمومی جهان و زبان عربی تدریس می‌کرد و با مقامات عالی منصب نشست و برخاست داشت. یک بار که برای ناصرالدین شاه شعری سرود و مقبول شاه افتاد، لقب «فروغی» به او بخشید؛ محمدحسین خان خود در این باره گفت:

مرا خدیو معظم لقب فروغی داد

فروغ یافت چو از مدح شاه گفته من

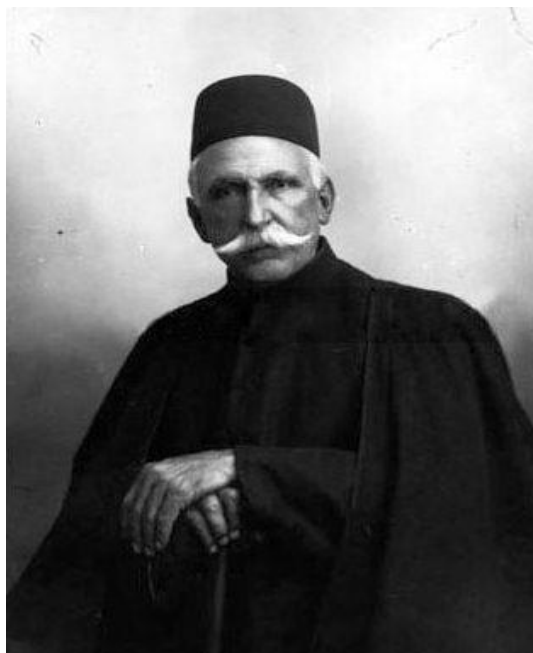
آثار متعددی از فروغی پدر در زمینه‌های ادبی، تاریخی و فلسفی به جای مانده است شامل تاریخ اسکندر کبیر، غرایب زمین و عجایب آسمان، ترجمه نامه علی ابن ابی طالب (ع) به مالک اشتر، تاریخ سلاطین ساسانی و ترجمه سفر 80 روز دور دنیا اثر ژول ورن. محمدحسین خان در مدرسه دارالفنون، تاریخ عقاید فلسفی سیاسی از افلاطون و ارسطو تا عصر برگسون را تدریس می‌کرد. بسیاری از محققان، نقش فروغی پدر را از خیلی جنبه‌ها مهمتر از محمدعلی دانسته اند و او را «ولتر» (مورخ و اصلاحگر دینی فرانسه) و یا «دالامبر» (مؤلف دایره المعارف در عصر روشنگری اروپا) در تاریخ ایران قلمداد می‌کنند که با کوشش‌های فکری و تولید نسلی اهل علم و فضیلت، زمینه‌های جنبش مشروطیت را فراهم کرد.

محمدحسین خان مقدمات تدریس اکثر علوم و فنون مرسوم آن زمانه را در دارالفنون فراهم کرد و از این رو چهارسال آخر حکومت ناصرالدین شاه را می‌توان با لویی چهاردهم فرانسه یا کاترین دوم ملکه روسیه مقایسه کرد که در عین دیکتاتوری اما با ایجاد فضای علمی، تا اندازه‌ای که به پایه‌های حکومت‌شان لطمه‌ای نزنند، مخالفت نمی‌کردند. محمدحسین فروغی در وزارت انطباعات شغل مترجمی داشت و نقل است که وی به دلیل ارتباط با ملکم خان و همچنین توزیع و تبلیغ روزنامه «قانون» چندی مورد خشم ناصرالدین شاه قرار گرفت و یک ماه و نیم در خانه امین السلطان تحصن کرد. خط مشی کلی و پرورش فکری محمدعلی زیر نظر پدرش محمدحسین شکل گرفت و به شکل جدی‌تری کوشش‌های فکری پدرش را دنبال کرد.

فروغی‌های پدر و پسر بعدها بیشتر به عنوان دو همفکر و متفکر کوشش‌های علمی و بسیار موثری را آغاز کردند که در ادامه به آنها خواهیم پرداخت. بدین سبب، محمدعلی همواره در تدریس و سیاست‌ورزی به خاطراتی از پدر، گفته‌ها و نوشته‌هایش ارجاع می‌داد.

محمدعلی فروغی در چنین خاندانی، به سال 1256 شمسی برابر با 1294 قمری از خاندانی اصفهانی اما در تهران به دنیا آمد و بیشتر از پنج سال نداشت که آموزش و فراگیری را زیر نظر پدرش آغاز کرد و به تحصیل زبان پارسی، مقدمات زبان عربی، قرآن و شرعیات پرداخت. علاوه بر آن، رفته رفته با زبان فرانسه و انگلیسی آشنا شد و حتی روی حُسن خط نیز کار کرد. از این رو پیش از ورود به دارالفنون عصر ناصری در سال 1310 قمری، مقدمات فلسفه، عرفان و زبان‌های انگلیسی، فرانسه و عربی را تا حدود زیادی فرا گرفت.

در دارالفنون ابتدا به تحصیل طب پرداخت ولی عدم علاقه به این رشته و همچنین امکانات علمی نه چندان مناسب آن زمان، فروغی جوان را بر آن داشت که به سمت رشته‌های مورد علاقه‌اش یعنی تاریخ، سیاست و ادبیات تغییر جهت دهد. در نتیجه به مدرسه صدر و سپهسالار رفت. «دیدم که طب را به این ترتیب نمی‌شد یاد گرفت. نه سالن تشریح داریم نه وسایل امروزی در اختیارمان است». زیر نظر اساتید بزرگی چون میرزا ابوالحسن جلوه و میرزا طاهر تنکابنی به یادگیری عرفان و فلسفه اسلامی (مشاء و اشراق) پرداخت و چون زبان فرانسه و انگلیسی را به خوبی می‌دانست به متون اصلی فلسفه و مکاتب فکری دست یافت؛ از آنها بهره گرفت و سپس ترجمه‌شان کرد. همچنین به عنوان «دانشیار» همواره مطالب زبان‌های خارجی را برای سایر شاگردان ترجمه می‌کرد.



محمدحسین فروغی (نکاء الملک اول)

به دلیل پشتکار علمی خودش و همچنین چهره شناخته شده پدرش، خیلی زود در هجده سالگی تدریس فلسفه و تاریخ را در دارالفنون آغاز کرد؛ به عنوان مترجم انگلیسی و فرانسه به پدرش در وزارت انطباعات عصر ناصری پیوست و از پائیز 1273 شمسی حقوق‌بگیر دولت شد؛ البته غیر از تدریس در دارالفنون. اعتمادالسلطنه (وزیر انطباعات ناصرالدین شاه) در ورود محمدعلی به دارالفنون و همچنین استخدام وی در وزارت انطباعات نقش مهمی ایفا کرد.

از این رو بیراهه نیست اگر استدلال کنیم که نحوه پرورش و فراهم کردن شرایط مناسب تحقیق توسط فروغی پدر، در کنار استعداد و پشتکار محمدعلی عملاً باعث شدند که وی در آستانه 20 تا 25 سالگی از لحاظ تئوریک، آشنایی با علوم و متون جدید و همچنین نشست و برخاست با بزرگان قاجار از تجارب بالایی برخوردار شود و تا حدود زیادی قابل انتظار بود که وی به زودی به مناصب عالی حکومتی خواهد رسید؛ هرچند بیشتر از سیاست‌ورزی، دل در گرو کار علمی، تحقیقی و پژوهشی داشت.

مدرسه علوم سیاسی و روزنامه تربیت

سال 1317 قمری (1278 شمسی) مدرسه علوم سیاسی به همت میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و به کمک پسرانش موتمن‌الملک و مشیرالملک (که بعدها مشیرالدوله نامیده شد) تاسیس گردید و فروغی پدر ریاست مدرسه را برعهده گرفت. محمدعلی که بعدها به فرمان محمدعلی شاه ملقب به ذکاء الملک دوم شد، مسئولیت معاونت و تدریس در مدرسه را پذیرفت. پدر و پسر به تدریس تاریخ ادبیات، فلسفه اسلامی و آشنایی با نویسندگان غرب پرداختند و به خاطر تسلط به زبان‌های انگلیسی، عربی و فرانسوی مناسب‌ترین جزوات را پس از ترجمه در اختیار دانشجویان قرار می‌دادند.

فروغی خود درباره مدرسه علوم سیاسی می‌نویسد:

«از همان وقت که مدرسه علوم سیاسی تاسیس شد، من با آن مدرسه مربوط بودم، به مناسبت اینکه اولاً مرحوم مشیرالدوله صدر اعظم رحلت کرده بود تدریس ادبیات فارسی را در مدرسه به والد من مرحوم ذکاء الملک فروغی محول کرده بود؛ ثانیاً درس‌هایی که در مدرسه داده می‌شد هیچ کدام کتاب نداشت که دانشجویان بتوانند به توسط مراجعه به آن به فرا گرفتن درس‌هایی که از معلمی اخذ می‌کنند مدد برسانند. چون یکی از مواد که در مدرسه علوم سیاسی می‌بایست تدریس شود تاریخ بود که آن زمان اصلاً تدریس آن در ایران معمول نبود می‌بایست از برای تاریخ هم کتاب تهیه شود و چون تاریخ را بر حسب معمول می‌خواستند از ملل قدیم مشرق شروع کنند، اول کتاب‌های تاریخی که در صدد تهیه آن بر آمدند، تاریخ ملل مشرق بود که اتفاقاً تهیه آن را به من رجوع کردند و آن اول کتابی بود که برای مدرسه تهیه شد.»

کتاب‌هایی که فروغی پسر تهیه می‌کرد توسط پدرش مورد بازبینی و بررسی قرار می‌گرفت و مهمترین کتاب‌های علمی فروغی یعنی «اصول ثروت ملل» و «حقوق اساسی یعنی آداب مشروطیت دوم» در

همین دوران تدریس در مدرسه علوم سیاسی تالیف شدند. تقریباً اکثر کتاب‌های مدرسه حاصل کوشش‌های فکری فروغی پدر و پسر بود و از این رو استاد مجتبی مینویی به مناسبت 30 سالگی درگذشت فروغی نوشتند:

«تمام دوره درس خواندن و نشو و نماى ما با تالیفات فروغی‌ها و اسم خاندان فروغی بهم پیچیده بود».

مدرسه علوم سیاسی اگرچه توسط میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی بنا شد اما فکر تاسیس چنین مدرسه‌ای پیش‌تر به ذهن ذکاءالملک اول نیز رسیده بود و حتی سعی داشت که تدریس علوم سیاسی را نیز در برنامه درسی دارالفنون بگنجاند اما ناصرالدین شاه از این اقدام سخت هراسناک بود. فروغی پدر خود در این باره برای پسرش روایت کرد که:

«[ناصرالدین شاه] از کلمه آزادی، دموکراسی و قانون خوشش نمی‌آمد و از روشن شدن اذهان جوانان ایرانی وحشت داشت. از این رو ما نمی‌توانستیم هر مطلبی که بوی آزادی طلبی دارد عنوان کنیم. در دوره ناصرالدین شاه اگر کسی اسم قانون می‌برد گرفتار حبس و تبعید و آزار می‌شد».

فروغی‌ها سخت تلاش کردند که دانشجویان را با تاریخ و ارتباط آن با درک درست اوضاع سیاسی کشور آشنا کنند. محمدعلی فروغی معتقد بود:

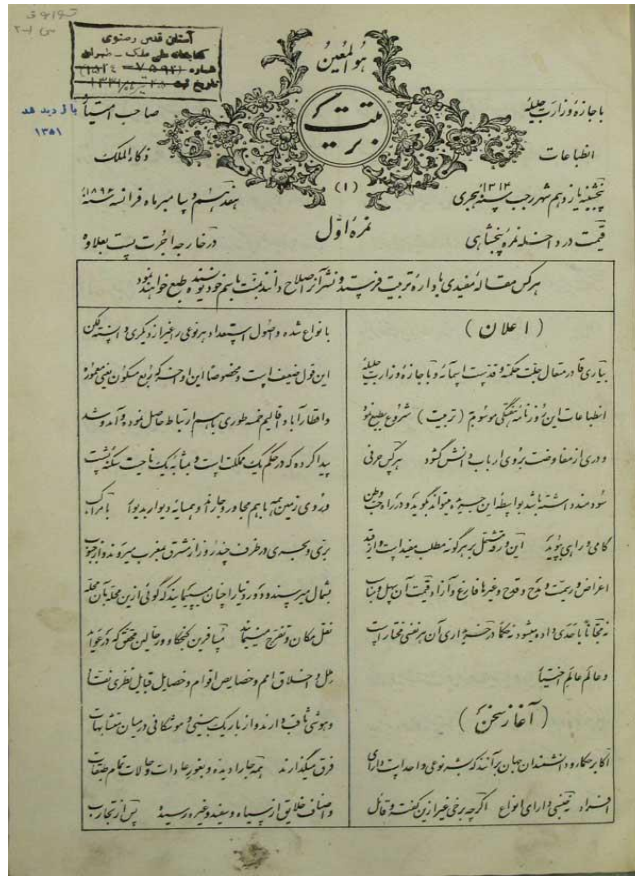
«تاریخ را اصل و مبنای علم سیاست می‌دانم و عقیده دارم که بدون این علم سیاست مملکت معطل خواهد بود. پیشرفت کار صنایع و حرف و اصلاح و فساد اخلاق ملل از ضعف و قوت دولت‌ها و تجاربی که از آنها حاصل می‌شود، در تاریخ و از تاریخ است. بنابراین برای عمل آوردن عقل انسان و تکمیل رتبه اولویت و مقام بشری، تاریخ از ملزومات است. از این جهت در فرنگ و آمریکا یکی از علمی محسوب می‌شود که معلمین مدارس و شاگردان را از تحصیل آن گریزی نیست و ناچار باید بخوانند و کسی که تاریخ نداند، «پولیتیک» (علوم سیاسی) ندارد و کسی که پولیتیک نداند خطاست که دخل و تصرفی در کارهای مملکتی و دولتی نماید و از آن سخن بگوید».

بعد از ترور ناصرالدین شاه در روز جمعه 17 ذی‌قعدة 1313 هجری قمری بوسیله «میرزا رضا کرمانی» و پایان عصر ناصری، محمدحسین فروغی شرایط زمانه را برای انتشار نخستین روزنامه غیردولتی ایران مناسب دید و امتیاز روزنامه را از وزارت انطباعات گرفت. وی خود در این باره به ذکاءالملک دوم گفت:

«هم اکنون زمان سلطنت مظفرالدین شاه رسید، من که دست از طبیعت خود نمی‌توانم بردارم اولین روزنامه غیردولتی ایران را در همین شهر طهران تاسیس کرده و مندرجات آن را مشتمل بر مطالبی قرار دادم که کم چشم و گوش مردم به منافع و مصالح خودشان باز شود. این روزنامه را تربیت نام گذاشتم».

اولین شماره «تربیت» روز پنج شنبه یازدهم ماه رجب 1314 هجری قمری (برابر با 17 دسامبر 1896) منتشر شد و انتشار آن تا 29 محرم 1325 هجری قمری (29 مهر ماه 1286 شمسی) ادامه یافت و سرانجام با انتشار 434 شماره به کار خود پایان داد. این روزنامه در چاپخانه سنگی دولتی و مطبعه دولتی دارالفنون تهران، گاه در 4 صفحه و گاه در 8 صفحه با خطی نفیس و کاغذی مرغوب منتشر شد. به دلیل مشکلات مالی و سنگاندازی‌های معمول دربار و برخی نهادهای سنتی، انتشار تربیت به صورت روزنامه با محدودیت‌هایی مواجه شد. تربیت تا شماره 67 به صورت هفتگی منتشر شد ولی از شماره 6 به تاریخ یکشنبه 11 ذی‌قعدة 1315 با حمایت‌های میرزا علی خان امین‌الدوله به مدت 6 ماه به عنوان نخستین روزنامه غیردولتی به مردم عرضه شد. اما در پایان سال دوم و پس از انتشار شماره 129 احتمالاً به تاریخ پنج شنبه 5 شوال 1316 بار دیگر به صورت هفتگی منتشر شد. همچنین از شماره 111 (اول صفر 1316) عبارت «روزنامه یومیه آزاد» و از شماره 130 در تاریخ 26 شوال 1316 تا آخرین شماره عبارت «روزنامه آزاد هفتگی» بر بالای آن درج شد. مدیران جرأید موظف بودند که نشریه را قبل از توزیع و انتشار به وزیر انطباعات یا معاون او ارائه دهند و موافقت وی را کسب کنند. فروغی پدر، صاحب امتیاز و مدیر روزنامه بود که مدیریت داخلی و نوشتن مقالات اجتماعی، فلسفی و سیاسی را به فرزندش محمدعلی سپرد.

پدر و پسر در انتشار این روزنامه یکی دیگر از جنبه‌های همکاری علمی‌شان غیر از همکاری در مدرسه سیاسی را نشان دادند اما «تربیت» از مخاطبان گسترده و تاثیرگذاری سیاسی وسیع‌تری نسبت به مدرسه سیاسی برخوردار بود و از این جهت اهمیت قابل ملاحظه‌ای می‌توان برای آن در نظر گرفت.



تصویری از روزنامه تربیت

میرزا جهانگیرخان شیرازی (صور اسرافیل) در ستایش تربیت می‌نویسد:

«تربیت اول روزنامه آزادی است که در داخله ایران خصوصا در پایتخت به چاپ رسیده است. خدماتی که این روزنامه به وطن ما کرده است علاوه بر معلومات و فوایدی که منتشر نموده، یکی این است که مردم ایران از هرچه روزنامه بود آزرده خاطر بودند. تربیت به واسطه شیرینی بیان و مزایای چند که دارا بود مردم را روزنامه خوان کرد. دیگر اینکه اهل هوش می‌دانند که تمام مطالب گفتنی را ذکاء الملک در تربیت گفته و هنر بزرگ او همین است که چیزهایی را که در زمان استبداد کسی یارای گفتن نداشت به قدرت قلم و پرده و حجاب انتشار و ادب چنان می‌گفت که اسباب ایراد نمی‌شد و مع ذلک زحمت و مرارت و صدماتی که در زیاده از ده سال روزنامه نویسی کشید و آزار و اذیت‌هایی که از دولت و دشمن دید در چند سال آخر عمر که وقت استراحت و فراغت بود، به تصور کسانی که خارج از

کار بودند در نمی آید». (روزنامه صور اسرافیل شماره 15، به تاریخ چهارشنبه 29 رمضان 1325 قمری)

با تاملی بر مطالب و مقالات «تربیت»، به راستی «افزایش آگاهی مردم» را می‌توان اساسی‌ترین هدف فروغی پدر و پسر دانست به گونه‌ای که اغلب با یادداشت‌هایی درباره توسعه، پیشرفت و آبادانی سایر ملل و همچنین معرفی بزرگترین دانشمندان و خدمات آنها از جمله گاليله، گوتنبرگ، پاستور و نیوتن همراه بود. مثلاً در یکی از پاورقی‌های تربیت درباره گوتنبرگ، مخترع چاپ، آمده:

«زیاده از چهارصد سال است که چرخ‌های چاپ حروف در اقطار اروپا و ینگی دنیا و غیرها به سرعت هوش مخترع با همت آن گوتنبرگ فراموش‌نشده در کمال پاکیزگی کار می‌کند و ما از فیض عظیم آن محروم هستیم. روی ذغال‌های جنگل سیاه که نمی‌گذارند برادران با احترام ما یک دستگاه چرخ و حروف بیاورند و به کار اندازند و ما را از ذلت چاپ سنگی و نقایص آن خلاص کنند، در صورتی که هیچ حرفه‌ای به این فایده و منفعت نیست.»

استفاده فروغی‌ها از چاپخانه‌های دولتی بی‌ارتباط با نزدیکی آنها به وزارت انطباعات نیست و در برخی منابع از معافیت پستی تربیت نیز سخن به میان آمده است. خط نفیس روزنامه را نیز به میرزا زین العابدین قزوینی ملک الخطاطین نسبت داده اند؛ سیستم توزیع تربیت در تهران بوسیله پنج کتابفروشی و در شهرستان‌ها توسط پست و یا فرّاش مخصوص انجام می‌گرفت.

یکی از اهداف تربیت را می‌توان بازسازی حس اعتماد به نفس از دست رفته ایرانیان دانست و از این رو مطالب متعددی را در تربیت می‌توان سراغ گرفت که بر توانمندی‌های ایرانیان در تاریخ کهن‌شان و همچنین دستاوردهای هنری (همچون حافظ و خیام) و سیستم حکومت داری ایران باستان تاکید کرده است. این رویکرد اگرچه به صورت نامحسوس و به قول محمدعلی فروغی با «لطایف الحیل» انجام می‌گرفت اما چندان بی‌دردر هم نماند و گاه با خشم دربار و سازمان‌های حکومتی هم همراه می‌شد. البته محمدحسین فروغی پیش از این هم تجربه فشارهای سیاسی ناشی از کار روزنامه نگاری را از سر گذرانده بود. اعتمادالسلطنه در یادداشت‌های خود در 12 رمضان 1308 هجری قمری از ورود مامورین همچون عبدالله خان والی نوکر نایب السلطنه و میرزا ابوتراب خان منظم الدوله مستشار پلیس تهران به خانه فروغی پدر برای تفتیش خانه خبر داد. آنها همه نوشته‌های فروغی را جمع کردند و بردند و حکم

دستگیری فروغی پدر را بخاطر نوشتن یک مقاله در جیب داشتند؛ اما ماجرا با وساطت امین‌السلطان خاتمه یافت.

سید فرید قاسمی، محقق عرصه تاریخ نشر کتاب و روزنامه در ایران، مطالب تربیت را به طور کلی در عناوین زیر طبقه بندی می‌کند:

1) مقالات در زمینه‌های علمی، فنی و تاریخی که عبارت بودند از ترجمه مقالات از زبان‌های انگلیسی، عربی و فرانسه و یا تالیف آنها که اغلب توسط محمدعلی فروغی صورت می‌گرفت.

2) اخبار خارجی که در ستونی با عنوان «اخبار زمان» درج می‌شد و توسط «تلگرام» به روزنامه می‌رسید، اخبار داخلی که از طریق «وقایع نگاران» روزنامه فراهم می‌شد و اخبار تهران که تحت عنوان «اخبار محلی» ارائه می‌شد.

3) مطالب فرهنگی و ادبی، مانند اشعار فروغی پدر و دیگر شاعران یا حتی شاعران کمتر شناخته شده.

4) پاورقی، که همانطور که پیشتر اشاره شد، اغلب به شرح حال بزرگان علم و فرهنگ می‌پرداخت.

5) و سرانجام رپرتاژ، آگهی. تربیت را از این جهت خالق رپرتاژ آگهی در مطبوعات دانسته اند که مطبوعات را از وابستگی به کمک‌های دولتی مصون می‌کند. رپرتاژهای تربیت عمدتاً به معرفی کتاب‌ها و یا خبر مقولات تجاری و اقتصادی مربوط می‌شد.

محمد قزوینی، نیرالملک، عبدالله میرزا قاجار و سلیمان خان احتمالاً در ترجمه و تالیف مقالات تربیت به محمدعلی فروغی کمک می‌کردند و عملاً هیئت تحریریه یا شورای سردبیری روزنامه را تشکیل می‌دادند.

از میانه‌های سال هشتم یعنی تقریباً یکسال قبل از تعطیلی تربیت، محمدحسین فروغی به فکر تعطیلی روزنامه بود که با مخالفت بسیاری از دوستانش مواجه شد اما سرانجام در نهمین سال انتشار، نخستین روزنامه غیردولتی ایران برای همیشه تعطیل شد. به طور دقیق‌تر، فروغی پدر به «کبرسن و ضعف ناشی از پیری» و همچنین «علت مزاج» اشاره کرد و «راه اعتزال» پیمود و درب «تربیت» را بعد از انتشار 434 شماره بست. او این مشکلات را در صفحه دوم آخرین شماره تربیت به تاریخ 29 محرم

1325 قمری توضیح داد. از این رو، محمدحسین فروغی را «پدر مطبوعات ایران» لقب داده اند که در آن زمانه، بر اهمیت کار روزنامه نگاری و ضرورت آگاه ساختن مردم، پی برده بود.

محمدعلی فروغی در کار روزنامه نگاری و همکاری با پدرش، بیشتر از گذشته با ساختار سیاسی کشور و موانع و مشکلات پیش رو آشنا شد و از سوی دیگر کم کم راه و رسم سیاستمداری در زمانه پُراشوب اواخر دوره قاجاریه را فرا گرفت. او خود در این باره می‌نویسد:

«در دوران ناصرالدین شاه اگر کسی اسم قانون را می‌برد گرفتار حبس، تبعید و آزار می‌گردید، لیکن گواه قد آستین باشد، چه همین پیش آمد برای پدر خودم و جمعی از دوستان و همشهریان او واقع شد و آن داستان دراز است... همین که نوبت سلطنت مظفرالدین شاه رسید، آن پادشاه از جهت اینکه ضعیف و بی‌حال بود یا واقعا متجدد و ترقی‌خواه، به هر حال آن سختی‌های زمان ناصرالدین شاه را سست کرد... در سال اول سلطنت مظفرالدین شاه، پدر من اولین روزنامه غیردولتی را تاسیس کرد... من هم آن وقت به درجه‌ای رسیده بودم که در کار روزنامه با من گفتگو می‌کرد. یک روز پرسید مقاله‌ای که امروز برای روزنامه نوشته ام خواندی؟ عرض کردم: بلی. پرسید: دانستی چه تمهید مقدمه‌ای می‌کنم؟ من در جواب تامل کردم. فرمود: مقدمه می‌چینم برای اینکه به یک زبانی حالی کنم که کشور قانون لازم دارد. مقصودم این است که این حرف را به صراحت نمی‌توانست بزند و برای گفتن آن لطیف الحیل می‌بایستی بکار برد.»

در آستانه مشروطیت

تاسیس مدرسه علوم سیاسی و انتشار روزنامه تربیت توسط فروغی‌ها را فارغ از پیامدهای کوتاه مدت، باید از منظر گسترده‌تری یعنی در افق «ایران در آستانه مشروطیت» مورد بررسی قرار داد.

در «تربیت» مفاهیمی همچون قانون و قانونگرایی، تجدد، پیشرفت، مدرسه، استعدادهای ایرانیان و سرعت توسعه در سایر ملل در قالب یادداشت، اخبار و یا مقالات ترجمه شده مورد تأکید قرار گرفت. البته در برخی منابع روایت شده که این «سید جمال الدین اسدآبادی» بود که محمدحسین فروغی را از ضرورت انتشار روزنامه در ایران عصر قاجار آگاه کرد. آنچه‌آنکه در کتاب «تاریخ تحقیقی مطبوعات» از قول محمدعلی فروغی آمده:

«چند روز قبل از تبعید سیدجمال الدین اسد آبادی، به اتفاق پدرم برای زیارت حضرت عبدالعظیم رفته بودیم و چندان درنگ کردیم که شب فرا رسید و سپس به خانه‌ای که محل اقامت سید، درون بست بود برای ملاقات او رفتیم. سید در ضمن سخنانی که می‌گفت به پدرم توصیه کرد که در اولین فرصت روزنامه‌ای ملی و آزاد دایر نماید و به بیداری مردم کمک کند.»

فروغی‌ها همین «بیداری مردم» و «آگاه‌سازی» آنها به شرایط زمانه و شدت عقب‌ماندگی ایران را مهمترین هدف تربیت قرار دادند و از این رو بیراهه نیست اگر استدلال کنیم که بخش مهمی از روشن شدن اذهان ایرانیان در آستانه مشروطیت مدیون فروغی‌های پدر و پسر و انتشار تربیت بود و به خاطر همین در بسیاری از منابع، محمدحسین و محمدعلی فروغی را از «مهمترین پیشگامان روشنفکری مشروطیت» دانسته اند. به عنوان مثال در شماره‌های سال آخر انتشار روزنامه، که همزمان با اوج انقلاب مشروطیت، اعلام مشروطیت و افتتاح مجلس شورای ملی منتشر شد، بیشتر اخبار و مطالب روزنامه به مشروطه و به هواخواهی از انقلابیون اختصاص یافت و مقالات مهمی همچون «فواید مجلس شورای ملی»، «سلطنت مشروطه و استبدادیه» و «وظایف محلی و حدود و حقوق آن» انتشار یافت.

فریدون آدمیت در کتاب «ایدئولوژی نهضت مشروطیت» تاکید می‌کند که فکر دموکراسی در ایران را نخست باید لا به لای آثار روشنفکران و نویسندگان عصر مشروطه جستجو کرد. این نویسندگان شامل ترقی‌خواهان و منورالفکرهای جدیدی بودند که اغلب به استادی مدرسه علوم سیاسی، دادستانی، کارمندی دولت یا وکالت مجلس اشتغال داشتند. آنها از فیلسوفان بزرگ فرانسه الهام می‌گرفتند و رویای پیشرفت ایران را در سر می‌پروراندند؛ همچون میرزا حسن خان مشیرالدوله پیرنیا، محمدحسین خان ذکاءالملک اول و میرزا محمدعلی خان ذکاءالملک دوم.

از منظری دیگر، مدرسه علوم سیاسی و روزنامه تربیت را می‌توان به مثابه دو نهاد مدرن و ترقی خواه در نظر گرفت که هم در عرصه آگاهی‌های آکادمیک و هم در بخش افزایش سواد عمومی جامعه گام برداشتند. این ویژگی نهادسازی توسط فروغی در عصر پهلوی اول به صورت پررنگتری تکرار می‌شود که در ادامه به آن خواهیم پرداخت.

ذکاء الملک دوم در عرصه سیاسی؛ تا انقراض قاجاریه

فرمان مشروطیت در 14 جمادی الثانی 1324 قمری صادر شد و مجلس اول در 18 شعبان همان سال آغاز به کار کرد. ریاست مجلس بر عهده مرتضی قلی خان صنیع الدوله بود که به پیشنهاد وی و به دلیل تسلط محمدعلی فروغی بر سیستم پارلمانی غرب و تنظیم مناسبات بروکراتیک مجلس نوپا، مسئولیت دبیرخانه مجلس شورای ملی اول به وی سپرده شد. پس از پیروزی انقلاب مشروطه، فروغی‌ها قانون اساسی بلژیک را که منبع و ماخذ قانون اساسی مشروطه بود، به فارسی ترجمه کردند که الهام بخش مشروطه خواهان قرار گرفت.

اما دیری نگذشت که محمدحسین فروغی نكء الملک اول در 1325 قمری برابر با 1286 شمسی چشم از جهان فرو بست. این واقعه تاثیر مهمی بر محمدعلی به جای گذاشت؛ چه پدر، همفکر، راهنما و مهمترین یاورش را از دست داد. پس از فوت پدر، فروغی در ریاست مدرسه علوم سیاسی جایگزین پدرش شد و به دلیل مشغله‌های زیاد در مدرسه و نابسامانی‌های موجود در مجلس اول از کار در مجلس صرف نظر کرد و طی مدت سه سال صرفاً به امور مدرسه پرداخت. با این وجود در مدت کوتاهی که مسئولیت دبیرخانه مجلس را برعهده داشت، با الگو برداشتن از مجلس اروپایی، تشکیلاتی را سامان داد که در آن تصمیمات نمایندگان مجلس و سخنان آنان ثبت می‌شد و همچنین سیستم اداری و ترتیبات مناسبات نیز به طور شفاف تعریف شدند.

پس از خلع محمدعلی شاه، فروغی در آستانه 35 سالگی در انتخابات دور دوم مجلس شورای ملی به نمایندگی از مردم تهران وارد مجلس شد و پس از استعفای مستشارالدوله صادق (صادق صادق) در 16 خرداد 1289 شمسی، ریاست مجلس شورای ملی به او واگذار شد.

هفتم آذر ماه 1290 شمسی صمصام السلطنه کابینه دوم خود را تشکیل داد و در آن، وزارت مالیه را به فروغی سپرد. 13 روز بعد صمصام السلطنه کابینه‌اش را ترمیم کرد و این بار وزارت عدلیه را بر عهده فروغی نهاد. فروغی در دوران وزارت عدلیه، قانون اصول محاکمات حقوقی را پس از تصویب کمیسیون عدلیه مجلس به اجرا رساند تا بدین ترتیب یکی از مهمترین گام‌ها برای اصلاح نظام قضایی کشور به منظور عرفی کردن نهاد قضایی برداشته شود. تا پیش از آن روحانیون اغلب نه چندان آگاه، مسئولیت صدور حکم و قضاوت در کوچکترین و بزرگترین مسائل مربوط به نهاد قضایی را در شهرها و روستاهای سراسر کشور برعهده داشتند. بدین جهت بود که اصلاح و عرفی کردن نهاد قضایی کشور و در واقع «تاسیس دادگستری» یکی از مهمترین آرمان‌های مشروطه خواهان بود. فروغی اما

این نهاد را بنیان نهاد و در این راه از مشورت‌ها و همراهی‌های علی اکبر داور (۱۳۱۵- 1246) نیز بهره جست.

با این حال صمصام السلطنه در 14 خرداد 1291 شمسی مجدداً کابینه‌اش را ترمیم کرد و فروغی از مقام وزارت عدلیه کنار رفت اما دیری نپایید که دو سال بعد و این بار در کابینه مستوفی الممالک بار دیگر فروغی به وزارت عدلیه رسید؛ این بار اما احمدشاه در راس قدرت بود. فروغی بعد از شش ماه، عطای وزارت را به لقای آن بخشید و در دور سوم مجلس شورای ملی در قامت نایب رئیس مجلس آغاز به کار کرد. همزمان با سیر حوادث، مجدداً به عنوان وزیر امور مالیه در کابینه مشیرالدوله به دولت باز می‌گردد اما عمر کوتاه این کابینه، فروغی را نیز از وزارت مالیه دور کرد و چندی به عنوان رئیس دیوان عالی تمیز (دیوان عالی کشور) به طرح مقدماتی پرداخت که بعدها وزارت دادگستری براساس آن بنا شد.

در این کار البته افرادی همچون سید نصرالله تقوی، سیدمحمد قاضی، شمس العلما قریب گرگانی و میرزا طاهر تنکابنی نیز او را یاری دادند. طی همین دوران یعنی در 25 آذر 1297 بود که در کنگره ورسای شرکت کرد. فروغی در این مدت، چندی در اروپا اقامت داشت و کارها و تلاش‌های بسیاری در آلمان و فرانسه انجام داد. به عنوان مثال سخنرانی‌های متعددی در مورد تاریخ و ادبیات ایران در محافل فرهنگی فرانسه و آلمان ایراد کرد.

مستوفی الممالک بار دیگر در 25 بهمن ماه 1301 با فرمان احمدشاه به نخست وزیری بازگشت و این بار فروغی تازه از فرنگ برگشته را به وزارت امور خارجه فرستاد. با استعفای مستوفی الممالک، مشیرالدوله مجدداً به نخست وزیری رسید و وزارت مالیه را به فروغی سپرد. از این زمان مهمترین چهره‌های سیاسی تاریخ ایران معاصر را می‌توان به صورت پررنگتری در عرصه سیاسی کشور رصد کرد:

✓ دکتر محمد مصدق (۱۳۴۵-1261) در وزارت امور خارجه

✓ رضا خان (۱۳۲۳-1256) در وزارت جنگ

✓ فروغی در وزارت مالیه

از این رو نخستین همکاری‌های رضاخان با فروغی که بعدها تا سالیان درازی با فراز و نشیب‌های بسیاری همراه بود، آغاز شد. از این پس، رضاخان به یکه تاز عرصه سیاسی ایران تبدیل شد و رقیبانی همچون قوام السلطنه را یک به یک از صحنه به در کرد. رضاخان نخستین بار در سوم آبان ماه 1302 به فرمان احمدشاه به نخست وزیری دست یافت و فروغی نخست وزارت خارجه و سپس وزارت مالیه را برعهده گرفت. در تمام این مدت رضاخان سودای بسط قدرت خویش را در سر می‌پروراند و با یارگیری در عرصه سیاسی زمینه را برای آن فراهم کرد.

در مجموع از سال 1302 تا 9 آبان 1304 فروغی در چهار کابینه رضاخان سردار سپه، دوبر وزیر خارجه و دوبر وزیر مالیه شد تا سرانجام در روز نهم آبان ماه 1304 مجلس شورای ملی با وجود مخالفت سرسختانه دکتر محمد مصدق، سیدحسن مدرس (1316-1249)، حسین علاء (1343-1260) و حاج میرزایحیی دولت آبادی (1318-1241) طرح خلع قاجاریه و واگذاری حکومت به رضاخان را به تصویب رساند:

«مجلس شورای ملی به نام سعادت ملت ایران انقراض قاجاریه را اعلام نموده و حکومت موقتی را در حدود قانون اساسی و قوانین موضوعه مملکتی به شخص آقای رضاخان پهلوی واگذار می‌نماید. تعیین حکومت قطعی موکول به نظر مجلس موسسان است که برای تغییر مواد 36، 37، 38 و 40 قانون اساسی تشکیل می‌شود.»

بعد از ظهر همان روز هیات رئیسه مجلس فرمان واحده مصوبه را به رضاخان سردار سپه تسلیم کرد. رضاخان سرانجام بنا به دلایل و تحولاتی که از موضوع این نوشتار خارج است در 24 اسفند 1304 و پس از انجام مراسم تحلیف به عنوان رضاشاه پهلوی، سلطنت را آغاز کرد. بدین سان سلسله قاجاریه با همه بی‌ثباتی، عقب ماندگی‌ها و بی‌کفایتی هایش به تاریخ سپرده شد.

محمدعلی فروغی و پهلوی اول

چهارم اردیبهشت ماه 1305 مراسم تاجگذاری باشکوهی برگزار شد، که غیر از رضاخان دو بازیگر مهم داشت: تیمورتاش و فروغی. این دو سیاستمدار، طی سال‌های بعد نیز نقش مهمی در اداره کشور

داشتند و هر کدام در دوره هایی، عملاً بجای رضاخان اداره امور مملکتی را برعهده گرفتند. رضاشاه پیش از تاجگذاری بالاترین نشان افتخار ملی را به تیمورتاش و فروغی هدیه کرد. متن سخنرانی مراسم تاجگذاری را فروغی قرائت کرد چه او سال‌ها در «آیین سخنوری» و اهمیت آن، تحصیل، تدریس و مطالعه کرده بود:

«ملت ایران باید بداند و البته خواهد دانست که امروز تقرب به حضرت سلطنت بوسیله تایید هوای نفسانی و استرضای جنبه ضعف بشری و تشبثات گوناگون و توسل به مقامات غیر مقتضیه میسر نخواهد شد بلکه یگانه راه نیل به آن مقصد عالی احراز مقامات رفیعه هنر و کمال و ابراز لیاقت و کفایت و حُسن نیت و درایت در خدمتگزاری این آب و خاک است.»

رضاشاه در 28 آذر ماه 1304 محمدعلی فروغی را به عنوان نخست وزیر برگزید و فروغی وزیران پیشنهادی کابینه‌اش را به ترتیب زیر به مجلس شورای ملی معرفی کرد:

وزارت مالیه: مرتضی قلی بیات

وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه: یوسف مشار

وزارت فواید عامه و تجارت: علی اکبر داور

وزارت پست و تلگراف: جعفر قلی اسعد

وزارت عدلیه: مهدی مشیر فاطمی

وزارت خارجه: حسن مشاور

وزارت داخله: حسین دادگر

وزارت جنگ: سرلشگر عبدالله امیر طهماسبی

دو ماه بعد از مراسم تاجگذاری، اما به دلیل دخالت‌های تیمورتاش و سرسختی‌های اقلیت مجلس در مخالفت با نخست وزیر، محمدعلی فروغی استعفا داد و عمر صدارتش بیشتر از 6 ماه به طول نکشید. از مهمترین اقدامات فروغی طی این مدت کوتاه غیر از تاجگذاری رضاشاه، می‌توان به برگزاری

انتخابات دوره ششم مجلس شورای ملی، قانون نظام اجباری، لغو کلیه القاب و همچنین قانون ثبت اسناد اشاره کرد.

جانشین فروغی اما مستوفی الممالک کهنه کار بود که به پیشنهاد رضاخان، فروغی را به وزارت جنگ فرستاد. هنگام معرفی کابینه مستوفی الممالک به مجلس ششم، بحث‌های زیادی درباره اعضای کابینه و بویژه درباره حسن وثوق و محمدعلی فروغی، به ترتیب برای وزارت‌های مالیه و خارجه درگرفت. اقلیت مجلس و اعضای شاخص آن همچون دکتر مصدق و آیت الله مدرس سخت با این دو وزیر پیشنهادی مخالفت کردند. همچنین عباس اسکندری، مدیر روزنامه سیاست به عنوان ارگان نمایندگان اقلیت دوره پنجم مجلس شورای ملی نیز نسبت به فروغی و کارنامه سیاسی‌اش سر ناسازگاری و ستیز داشت.

دکتر مصدق در مخالفت با محمدعلی فروغی آنگونه که در صورت جلسه مذاکرات مجلس ششم دیده می‌شود به دو مراسله‌ای که از طرف فروغی برای سفارتخانه‌های شوروی و انگلیس نوشته، اشاره و تاکید می‌کند:

«اول مراسله‌ای است که به سفارتخانه دولت شوروی نوشته و موافقت خود را در قضاوت دعاوی اتباع آن دولت در اداره محاکمات وزارت خارجه اظهار نموده و به عبارت اخری عهدنامه ترکمنچای و برقراری کابینتولاسیون را تجدید نموده است... [احساسات نمایندگان علیه فروغی]. دویم مکاتبه‌ای است که فروغی با سفارت انگلیس نموده و در آن قریب به بیست کرور تومان دعاوی آن دولت نسبت به ایران را تصدیق کرده است. حقیقت چقدر معامله خوبی است که بعضی برای اختناق و فروش ایران پول بگیرند و آقای فروغی اصل را با فرع تصدیق نماید.» مصدق سپس از تعدد مشاغل و مسئولیت‌های فروغی به شدت انتقاد کرد و پرسید چرا فروغی در هنگام اقامت در خارج از کشور نیز باید این مشاغل مهم را عهده دار شود و «فروغی در مسافرت هم وزیر باشد.»

فروغی در نامه‌ای به یکی از دوستانش در واکنش به اظهارات دکتر مصدق نوشت:

«پس از چند هفته اشتغال به وزارت جنگ عازم اروپا شدم و چندی در دهات فرنگستان به خیال دوری از جار و جنجال و آشوب خوش بودم ناگاه روزنامه‌های طهران رسید و معلوم شد آقای مصدق نماینده مردم در مجلس شورای ملی لازم داشته اند بنده را به خیانت کاری منتسب نمایند و این معنی را یکی از دلایل مخالفت خود با کابینه آقای مستوفی الممالک قرار دهند.»

ذکاء الملک دوم سپس درباره تعدد مشاغل و مسئولیت‌هایی که به او سپرده شده می‌نویسد:

«... و تو می‌دانی که از اوّل عمر خود تا کنون نه شارلاتانی کرده ام و نه خودستانی، نه هوچی بوده ام نه انتریک باز برای رسیدن به مناصب و امتیازات و تحصیل شهرت و نام و اسباب چینی، دسیسه کاری نکرده ام. تاکنون هر مقامی را دارا شده ام اعم از وکالت و ریاست و وزارت بدون استثنا آن مقام دنیال من آمده است من از پی آن نرفته ام. شاه و روسای وزرا و دوستان من همه بر این امر شاهدند و هیچ کس نمی‌تواند از روی حقیقت مدعی شود که من برای رسیدن به مقامی از او تقاضایی کرده باشم... نیز ادعا ندارم که شخصی فوق العاده هنرمندم.»

فروغی سپس به مسئله کاپیتولاسیون و تلاش برای لغو همیشگی آن نسبت به همه کشورها اشاره و تصریح می‌کند:

«من در عالم حقیقت گویی اطمینان می‌دهم که اولیای دولت سویت [شوروی] در مدتی که من دخیل در امور بودم هیچ وقت چنین تقاضایی [تجدید کاپیتولاسیون] نکرده اند بلکه هر بار بین ما و آنها در این باب گفتگویی به میان آمده عنوان آنها این بوده است که چون کاپیتولاسیون نسبت به ما لغو شده میل داریم و شما باید سعی کنید نسبت به دیگران هم ملغی شود و از جمله مسائل که من در آن کار کرده ام همین الغای کاپیتولاسیون است. چنان که در موقع امضای عهدنامه اخیر با دولت ترکیه و تهیه عهدنامه با لهستان این فقره را تصریح کرده ام و نسبت به سایر دول هم با مقامات رسمی و غیررسمی آنها مذاکرات کرده ام و علنا می‌گویم که آنها هم اصراری به ابقای کاپیتولاسیون ندارند.» (سند شماره 734 در مخزن خطی کتابخانه ملی ایران)

نیازی به گفتن نیست که وزارت جنگ از چه اهمیتی برای رضاخان برخوردار بود و وزرای جنگ عملاً دستورات رضاخان را اجرا می‌کردند. بنابراین اگرچه فروغی این مسئولیت را برعهده گرفت اما فرصتی فراهم شد تا علیرغم عضویت در کابینه، چندی عازم فرنگ شود و به اوضاع خانوادگی و تحصیلات دو فرزندش سر و سامان دهد. کابینه مستوفی الممالک با فراز و نشیب‌های بسیار و پس از چند بار ترمیم و تغییر سرانجام در 9 خرداد 1306 استعفا کرد. بدین ترتیب فروغی نیز از مقام وزیر جنگ کنار رفت.

مسئولیت بعدی فروغی، سفیرکبیر ایران در ترکیه بود که عمدتاً برای حل برخی اختلافات ریشه دار مرزی بین ایران و ترکیه به این سمت انتخاب شد. فروغی پیش از این در زمان نخست وزیری اش، نقش مهمی در بهبود روابط ایران و ترکیه و کاستن تنش‌های میان دو کشور داشت آنچنانکه «عهدنامه دفاعی و مودت» میان دو کشور به امضاء رسید.

آقای احمد افرادی در مقاله «فروغی در گذر تاریخ» به خاطرات آقای نصرالله انتظام (1279-1359) در این باره اشاره می‌کند و معتقد است که با توجه به حُسن سابقه فروغی در بهبود سطح روابط ایران و ترکیه، انتخاب فروغی به این سمت بسیار آگاهانه بود و از قول نصرالله انتظام می‌نویسد:

«وقتی که ما مشغول تنظیم پروتکل و پاکنویس مسوده عهدنامه دفاعی و دوستی بودیم، فروغی و ممدوح شوکت بیک [سفیرکبیر ترکیه] گرم صحبت و شعر خواندن بودند. علاقه سفیرکبیر ترکیه به شعر و ادب فارسی، بیشتر فروغی را به شوق آورده بود. [از این رو] هر طرف شعری می‌خواند. اتفاقاً موقع امضای [قرارداد] که رسید، غافل از اینکه در همچو موقعی صحبت از بی‌وفایی دنیا بی‌مورد است [فروغی] این بیت را که مناسب با آن مراسم نبود خواند:

به جز از عشق که اسباب سرافرازی بود آنچه گفتیم و شنیدیم همه بازی بود

... چون بعد از رفتن ممدوح شوکت بیک، روابط ایران و ترکیه تیره شده بود و شاه علاقه خاصی به بهبود روابط نشان می‌داد، برای اثبات حُسن نیت خود و جلب اعتماد زعمای ترکیه، فروغی را به سمت سفیرکبیر فوق العاده اعزام داشت و ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل را هم به او سپرد.»

ماموریت وی تقریباً دو سال به طول انجامید و طی این مدت ارتباط نزدیکی میان وی و کمال آتاتورک (رئیس جمهور)، عصمت اینونو (نخست وزیر) و سایر مقامات ترک برقرار شد؛ فروغی و آتاتورک هفته‌ای دست کم چهار روز باهم ملاقات داشتند و آتاتورک از دانش و وسعت نظر فروغی ستایش و استفاده می‌کرد و فروغی درباره موضوعات مختلف طرف مشورت ترک‌ها قرار می‌گرفت. وی از این فرصت استفاده کرد و مقدمات سفر رضاشاه به ترکیه را فراهم ساخت. مشخص بود که فروغی تصمیم دارد که رضاشاه را با سرعت پیشرفت و تغییرات بنیادی سایر ملل و بویژه تمدن غربی و اروپایی آشنا کند.

بدین ترتیب رضاشاه روز دوازدهم خرداد ماه 1313 به این کشور سفر کرد؛ چهل روز ساکن ترکیه شد؛ سفری که در بازگشت رضاشاه به ایران اهمیت‌اش نمایان شد. بسیاری از تحلیلگران تاریخ معاصر ایران، معتقدند که این سفر را باید نقطه عطفی در عملکرد رضاخان و تغییر رویه وی به قصد مدرن سازی پُرشتاب جامعه ایران دانست و کشف حجاب، تغییر کلاه و تاسیس برخی نهادهای مدرن همچون دانشگاه تهران را سوغات مسافرت رضاشاه به ترکیه می‌دانند. فروغی در همین ایام ریاست هیئت نمایندگی ایران در جامعه ملل را برعهده گرفت و با ستایش‌های آتاتورک از شخصیت فروغی و شناخت مقامات سایر دول از وی، به ریاست جامعه ملل انتخاب شد. آتاتورک درباره فروغی گفته بود: «کاش مملکت من هم یک فروغی داشت.»

کابینه دوم فروغی و افول ستاره تیمورتاش

اواخر شهریور 1312 مهدی قلی هدایت (مخبر السلطنه) پس از شش سال و نیم صدارت از کار برکنار و محمدعلی فروغی مسئول تشکیل کابینه شد و این افراد را به عنوان وزیران پیشنهادی‌اش معرفی کرد:

علی اکبر داور: وزارت مالیه (که جایگزین سید حسن تقی زاده در کابینه مخبرالسلطنه هدایت شد)

علی اصغر حکمت: وزارت معارف، اوقاف و صنایع مستظرفه

علی منصور: وزارت طرق و شوارع

محمدعلی دولتشاهی: وزارت پست و تلگراف

سیدحسن صدر (صدرالاشرف): وزارت عدلیه

باقر کاظمی: وزارت خارجه

محمود جم: وزارت داخله

جعفر قلی اسد: وزارت جنگ

وی همچنین علی اکبر بهمن را به عنوان رئیس اداره کل تجارت و مصطفی قلی بیات را در مقام ریاست اداره کل فلاح و صناعت معرفی کرد. دومین صدارت ذکاء الملک دوم که تا آذر ماه 1314 طول کشید، با تندباد حوادث و تحولات پرشتابی همراه شد. در نخستین روزهای دومین دوره صدارت فروغی، خبر مرگ عبدالحسین تیمورتاش در زندان، ایران را تکان داد.

عبدالحسین خان فرزند معزز الملک، ملقب به سردار معظم خراسانی، متولد 1259 شمسی، خیلی زود برای تحصیل عازم روسیه شد و در مدرسه نظامی نیکلای سن پترزبورگ تحصیل کرد و در اوج نهضت مشروطه به کشور بازگشت. ظاهر جذاب، تسلط به زبان‌های روسی و انگلیسی، روحیه خوش گذران و طبع بلندپرواز سردار معظم خراسانی خیلی زود وی را در عرصه نظامی و سیاسی ایران مطرح ساخت.

پس از قبول مسئولیت فرماندهی دسته‌های نظامیان و ماجرای به توپ بستن مجلس توسط محمدعلی شاه، تیمورتاش مجدداً به روسیه گریخت اما شرایط که آرام شد، به کشور بازگشت و در جریان مجلس دوم شورای ملی در قامت جوان‌ترین وکیل مردم از حوزه انتخابیه قائنات وارد مجلس شد و به حزب اعتدالیون پیوست. سال 1294 شمسی نیز از حوزه انتخابیه قوچان به مجلس سوم راه یافت و در تمام این سال‌ها به مسئولیت‌های نظامی در خراسان نیز مشغول بود. در حکومت سه ماهه سید ضیاء، او نیز به خشم سیدضیا گرفتار آمد و به قم تبعید شد. همچنین از مجلس پنجم تا نهم، به عنوان نماینده مردم نیشابور در مجلس حاضر بود و از این رو طی نه دوره مجلس شورای ملی، همواره حضور داشت؛ البته در مجلس چهارم نماینده قائنات بود. نخستین بار در کابینه مشیرالدوله به عنوان وزیر عدلیه ردای وزارت پوشید اما خیلی زود دریافت که ستاره رضاخان رو به اوج است و هوشیارانه به تیم رضاخان پیوست.



عبدالحسین تیمورتاش

تیمورتاش سال 1304 در جریان خلع سلسله قاجاریه و آغاز پهلوی نقش مهمی ایفا کرد و پادشاه خود را نیز خیلی زود دریافت کرد: وزیر دربار رضاشاه. آشنایی تیمورتاش با سبک زندگی اروپایی، تسلط به زبان‌های خارجی و خوش مشربی وی عملاً بهترین گزینه برای اداره دربار را برای رضاشاه فراهم کرده بود. از سوی دیگر، روحیه نظامی و کاری رضاخان، عدم آشنایی وی با زیر و بم‌های لازم در عرصه سیاسی باعث شده بود که نوعی تقسیم کار در دربار میان رضاشاه و تیمورتاش صورت گیرد و تیمورتاش عملاً اداره امور سیاسی و اجرایی کشور را برعهده داشت. مثلاً بر کار نمایندگان مجلس و حتی چگونگی انتخاب آنها نظارت داشت و اعمال نفوذ می‌کرد و نمایندگان و حتی وزرا اغلب تنها پس از کسب نظر موافق تیمورتاش می‌توانستند حضور رضاشاه شرفیاب شوند. این تیمورتاش بود که محمدرضا، ولیعهد رضاشاه را برای تحصیل به فرنگ برد و او را اسکان داد و پس از چندی به کشور بازگشت و همچنین تاج سلطنت را در مراسم باشکوه تاجگذاری به رضاشاه داد.

با این وجود، چند عامل رفته رفته شک رضاشاه به تیمورتاش را برانگیخت. در جریان سفر تیمورتاش به اروپا، یک روزنامه سوئدی از تیمورتاش به عنوان شاه بعدی ایران نام برد و در راه بازگشت به ایران، مقامات شوروی استقبال و مراسمی فراتر از یک وزیر دربار برای وی ترتیب دادند؛ از این رو رضاشاه به موقعیت و جاه طلبی‌های وی ظنین شد و از حُسن رابطه تیمورتاش با مقامات سایر کشورها به هراس افتاد که مبادا وزیر دربارش مشغول توطئه‌ای علیه وی باشد. از این رو، آفتاب روابط رضاخان و تیمورتاش به سردی گرائید و در سوم دی ماه 1311 رسماً از مقامش عزل شد و به حبس خانگی افتاد؛ میانجیگری بزرگان نیز موثر نیفتاد و حتی پرونده‌ای علیه وی تشکیل شد تا مرد مقتدر دربار زمستان 1311 و بهار 1312 به پای میز محاکمه کشانده شود.

محمد سروری، دادستان دیوان جزای عمال دولت علیه او ادعانه‌ای صادر کرد و وی به اتهام انحصار تجارت تریاک و اعطای آن به حبیب الله امین در ازای 60 هزار لیره، ارتشا، رشوه و چندین اتهام دیگر دربارہ سوء استفاده از موقعیت‌اش در دربار، به پنج سال حبس انفرادی و تادیه هزار ریال رشوه و محرومیت از خدمات اجتماعی محکوم و به زندان قصر منتقل شد و سرانجام در مهر ماه 1312 به طرز مشکوکی در زندان درگذشت.

نقل است که به شفاعت وی، قائم مقام کمیساریای دولت اتحاد جماهیر شوروی با تشریفات و احترامات فوق العاده‌ای وارد ایران شد تا بلکه تیمورتاش را از سرنوشت محتومش نجات دهد، غافل از آنکه چند روز قبل پرونده تیمورتاش برای همیشه بسته شده بود.

این حادثه با نخستین روزهای دومین دوره صدارت محمدعلی فروغی همزمان بود؛ اگرچه ذکر این نکته ضروری است که تصفیه حساب رضاشاه با افرادی همچون تیمورتاش بیشتر به مواضع شخصی رضاشاه و فارغ از کابینه و نخست وزیر صورت می‌گرفت. با این وجود حذف تیمورتاش از صحنه سیاسی ایران را بی‌شک باید یکی از مهمترین حوادث نوبت دوم نخست وزیری فروغی دانست.

در دومین دوره نخست وزیری ذکاء الملک دوم، اقدام‌های علمی- فرهنگی ارزشمندی در ایران صورت گرفت که از آن جمله می‌توان به تاسیس فرهنگستان ایران، تاسیس انجمن آثار ملی، تاسیس دانشگاه تهران و افتتاح راه چالوس به طول 170 کیلومتر و عرض 8 کیلومتر اشاره کرد. دانشگاه تهران در سال 1313 با همکاری فروغی، علی اصغر حکمت (وزیر معارف دولت فروغی)، علی اکبر داور و عیسی صدیق تاسیس شد و عمدتاً رشته‌های علوم انسانی را دربرگرفت. علاوه بر اینها فروغی و علی اصغر

حکمت به بهبود نظام آموزشی و سیستم درسی مدارس نیز همت گماشتند و حتی مواد درسی در مدارس را نیز مورد بازنگری قرار دادند. فروغی در تاسیس اداره فرهنگستان ایران از اساسنامه آکادمی‌های اروپایی بهره گرفت و طبق روایتی، وی این نهاد را برای جلوگیری از اقدام‌های مغرضانه چند نفر از هواداران زبان فارسی سره که دارای نفوذ سیاسی و اداری بودند، انجام داد. درباره اهمیت سخنوری و پاسداری از زبان پارسی در اندیشه فروغی در بخش‌های بعدی توضیح خواهیم داد.

باید توجه کرد که بعد از خلع قاجاریه، پیامدهای انقلاب مشروطه و روی کار آمدن رضاشاه و سلسله پهلوی، بعد از سال‌ها این فرصت برای سیاستمداران توسعه‌گرا و روشنفکران صاحب مقام در کشور فراهم شد که با توجه به مرکزیت یافتن یک قدرت سیاسی مقتدر در ایران، رفته رفته دست به تشکیل چنین نهادهای آموزشی و مدرنی بزنند. این مهم در واقع، عملیاتی کردن همان ایده‌های مشروطیت بود که خواستار بهبود نظام آموزشی، آگاه کردن مردم و بویژه ایجاد یک نظام قضایی و دادرسی عادلانه بود. خوشبختانه فروغی مومن به آن آرمان‌ها باقی ماند و دومین دوره نخست وزیری‌اش را بهترین فرصت برای پیگیری و نهادینه سازی آنها دانست. از سوی دیگر اشتغال رضاشاه به امور نظامی و ماجراهایی همچون شیخ خزعل در جنوب ایران و عدم آشنایی وی با زیر و بم‌های دنیای مدرن و لوازم آن علیرغم آنکه بر اهمیت آن به شدت آگاه بود، فرصت را در اختیار فروغی قرار داد تا به سرعت و آزادانه در این خصوص اقدام کند.

همچنین از جمله دیگر مهمترین حوادث دوره دوم نخست وزیری فروغی می‌توان به قتل سردار اسعد بختیاری وزیر جنگ کابینه فروغی اشاره کرد که به دستور رضاشاه به طور ناگهانی بازداشت و بعد از پنج ماه صبر به طرز فجیعی کشته شد؛ دبیراعظم (بهرامی)، کاتب مخصوص رضاشاه نیز از کار برکنار و زندانی می‌شود؛ حسین دادگر ملقب به عدل الملک که سابقه ریاست مجلس شورای ملی در دوره‌های هفتم تا نهم را در کارنامه داشت، از کشور تبعید شد تا دایره بدگمانی‌ها و سوء ظن‌های رضاشاه رفته رفته آنقدر وسیع‌تر شود که خود محمدعلی فروغی را نیز دربر گیرد. ماجرای که بالاخره در واقعه مسجد گوهرشاد مشهد رخ داد و به برکناری و خانه نشینی فروغی انجامید.

قیام مسجد گوهرشاد مشهد و خانه نشینی فروغی

تیر ماه 1214 هجری شمسی به نقطه عطفی در حیات سیاسی محمدعلی فروغی تبدیل شد. پس از تلاش‌ها و رایزنی‌های فروغی، همانطور که پیشتر گفتیم، رضاشاه برای سفری چهل روزه عازم ترکیه شد و در آنجا با مظاهر دنیای مدرن و پیشرفت‌های متاخر غرب تا حدود زیادی آشنا شد. در بازگشت به وطن، رضاشاه دست به یک سری اقدامات زد که از آن جمله می‌توان به اجباری ساختن استفاده از کلاه شاپو (فرنگی) به جای کلاه سنتی و پهلوی در سراسر کشور اشاره کرد. این بخشنامه به تاریخ 28 خرداد 1314 مردم ایران را ملزم می‌کرد که نسبت به استفاده از کلاه یک لبه پهلوی خودداری کنند و کلاه بین المللی شاپو را بر سر نهند. دو روز بعد نیز بخشنامه دیگری ابلاغ شد بدین مضمون که مجالس ختم اموات فقط در مساجد معدودی که بلدیه (شهرداری) اجازه می‌داد باید برگزار شود و استعمال چای، قهوه، قلیان و سیگار نیز در این مجالس قدغن است.

اگرچه در بسیاری از شهرها و محافل، بحث‌های زیادی بین موافقان و مخالفان این اقدام صورت گرفت اما تنش‌ها در شهر مذهبی مشهد اوج یافت. علما و روحانیون مشهد طی جلساتی پنهانی تصمیم گرفتند با این حرکت مقابله کنند و حکومت را از این کار بازدارند. در یکی از این جلسات پیشنهاد شد آیت الله حاج حسین قمی به تهران برود و در مرحله اول با رضاخان مذاکره نماید تا شاید بتواند او را از اجرای تصمیماتش بازدارد. وقتی آیت الله قمی به تهران رسید، بلافاصله از سوی حکومت دستگیر و ممنوع الملاقات شد. سایر روحانیون نیز در مساجد و مجالس، به آگاه کردن مردم پرداختند. البته بازداشت‌ها همچنان ادامه یافت و روحانیونی همچون شیخ غلامرضا طبسی و شیخ نیشابوری نیز دستگیر شدند.

ریشه اوج گیری تنش‌ها را باید در حضور همزمان دو قدرت موازی در خراسان دانست؛ یکی فتح الله پاکروان، استاندار جدید خراسان که معتقد بود حکومت نباید در برابر خواسته مردم مبنی بر استمرار استفاده از کلاه پهلوی و سنتی کوتاه بیاید و از این رو استفاده از قوه قهریه و سرکوب مردم را به حکومت مرکزی پیشنهاد داد. در دیگر سو اما محمدولی اسدی، نایب التولیه آستان قدس رضوی قرار داشت که به دلیل موقعیت مذهبی و ارتباط با روحانیون و توده‌های مردم، از پایگاه اجتماعی بهتری برخوردار بود. اسدی اعتقاد داشت که مشهد و خراسان به دلیل بافت مذهبی و ریشه‌های سنتی اش، از دیگر مناطق ایران متفاوت است و باید نگاه ویژه‌ای به آن داشت و از این رو پیشنهاد کرد که برای جلوگیری از بالا گرفتن تنش‌ها در این خصوص، استفاده از کلاه فرنگی در این استان، استثناعا، اختیاری شود و نه اجباری. اسدی به درستی تشخیص داد و پیش بینی کرد که اعمال اجبار در این باره عملا

خشم و قیام گسترده مردم را به همراه خواهد داشت و موضوع از حد یک کلاه فراتر خواهد رفت. رضاشاه سرانجام نظر نهایی هر دو قدرت موازی خراسان را جویا شد و پاکروان صریحا نوشت:

«چاکر قادر به انجام نظر خود هستم در صورتی که از طرف نایب التولیه تحریک نشود».

و اسدی نیز در پاسخ رضاشاه نوشت:

«هنوز به اظهار نظر خود معتقد بوده و اجرای آن را خطرناک می‌دانم».

پاکروان اما زودتر وارد معرکه شد و با اعمال زور و خشونت، کلاه سنتی را از سر مردم درید و پاره کرد و حتی رفتار کسانی که اصلا کلاهی بر سر نداشتند را نیز توهین به این رویه دانست و آنها را نیز بازداشت کرد.

به دنبال این حوادث، مردم خشمگین در شب نوزدهم تیرماه در مسجد گوهرشاد تجمع کردند و شیخ محمد تقی گنابادی معروف به شیخ بهلول واعظ سخنان تندى بر منبر اظهار داشت و ضمن تهییج مردم و تحریک احساسات آنها، خواستار مقاومت و آشتی ناپذیری مردم در برابر حکومت شد. مردم نیز در حرم امام رضا (ع) بست نشستند؛ سه روز بعد که گزارش دقیق ماجرا به رضاشاه رسید، وی سخت برآشفته و دستور داد که به هر طریقی مردم را پراکنده کنند در غیر این صورت، ماموران نظامی مشهد را با مجازات و تنبیه سنتی ادب خواهد کرد. شهربانی نتوانست مسئولیت محوله را انجام دهد و استانداری وارد ماجرا شد. استاندار خراسان نیز سردار ایرج مطبوعی، فرمانده لشکر را به صحن مسجد گوهرشاد فرستاد؛ علیرغم محاصره مردم معترض اما آنها از خواسته خود کوتاه نیامدند تا سرانجام ظهر شنبه 21 تیر ماه 1314 فرمان تیراندازی صادر شد و بسیاری به خون خویش غلطیدند.

برخی شمار کشته شدگان را چیزی بالغ بر دوهزار نفر تخمین زده اند. مهمتر آنکه حکومت اجساد کشته شدگان را در نزدیک به شصت کامیون تلمبار کرد و سپس بدون رعایت موازین شرعی و احتمالا در گروه‌های چند نفری به خاک سپرد. سخنران و عامل تهییج مردم، یعنی شیخ بهلول اما از معرکه جان سالم به در برد و به نوشته برخی، به افغانستان گریخت. مشهد یکسره سیاهپوش این واقعه شد. بازداشت‌ها اما همچنان فردای روز واقعه ادامه داشت و روحانیون سرشناسی همچون آیت الله العظمی سیدینوس اردبیلی، آیت الله آقازاده (فرزند آخوند خراسانی)، آیت الله العظمی سیدعبدالله شیرازی، آیت الله آقابزرگ شاهرودی، آیت الله شیخ هاشم قزوینی، آیت الله سیدعلی اکبرخویی، آیت الله سیدهاشم میردامادی

نجف آبادی، آیت الله زین العابدین سیستانی و سید العراقین و همچنین جمعی دیگر از واعظین مشهور مشهد دستگیر و تبعید شدند.

رضاشاه از شنیدن این واقعه سخت برآشفته و دستور رسیدگی جدی به آن را صادر کرد. بدین منظور سرهنگ رفیع نوایی که از سابقه ده ساله ریاست بر شهربانی خراسان برخوردار بود، از ریاست شهربانی آذربایجان به خراسان بازگردانده شد تا با شناختش از اوضاع مشهد به موضوع رسیدگی کند. رابطه نوایی با اسدی چندان مناسب نبود و از این رو در گزارش واقعه به حکومت مرکزی، نوایی جانب عدالت را نگرفت و تحریک‌های اسدی را به عنوان عامل اصلی واقعه مسجد گوهرشاد معرفی کرد. رضاشاه نیز طبق این گزارش گروهی را به سرپرستی سرهنگ آقاخان خلعتبری به مشهد گسیل داشت؛ اسدی را بازداشت و با تشکیل فوری دادگاه صحرایی وی را محاکمه و به اعدام محکوم کردند. هنگام بازداشت اسدی و جستجو در میان وسایل وی، نوشته‌ای در میان نامه‌های فروغی به اسدی پیدا شد که درباره توصیف رضاشاه، این شعر مولوی نوشته شده بود:

در کف شیر نر خونخواره‌ای غیر تسلیم و رضا کو چاره‌ای؟

سرانشگر محمد حسین آیرم رئیس کل شهربانی، شیطنت به خرج داد و این نامه را برای رضاشاه تلگراف کرد. رضاشاه که اساساً روحیه انتقادپذیری نداشت و این اواخر به فروغی نیز ظنن شده بود، سخت خشمگین شد و فروغی را «زن ریش دار» لقب داد. درباره محمدحسین آیرم گفتنی است که اگرچه در به قدرت رسیدن رضاشاه تلاش بسیاری کرد و این چنین نیز مایه حذف فروغی از عرصه سیاست شد اما چندی بعد رابطه‌اش با رضاشاه به سردی گرائید و در هراس از اینکه بلایی مشابه تیمورتاش نیز برای او تدارک دیده شود، خود را به بیماری لاعلاجی زد و به بهانه درمان بیماری راهی غرب و آلمان شد و دیگر هیچ گاه بازنگشت.

رابطه فروغی و اسدی بسیار نزدیک بود و دو دختر فروغی، به عقد پسران اسدی درآمده بودند. از این رو جریان محاکمه و صدور حکم اعدام، فروغی را بر آن داشت که به شفاعت اسدی، شرفیاب رضاشاه شود اما رضاشاه بویژه به دلیل آن بیت شعر فروغی در توصیفش، سخت از نخست وزیر عصبانی بود، به او تندی گرفت و نه تنها شفاعت‌اش را نپذیرفت، بلکه فروغی را از تمام مناصب و مسئولیت‌ها برکنار و تحت نظر شهربانی در حبس خانگی قرار داد.

سرانجام فروغی در 10 آذر ماه 1314 رسماً از همه مسئولیت‌هایش برکنار شد. نوزده روز بعد در 29 آذر، محمودلی اسدی نایب تولیت آستان اما رضا (ع) به دلیل حمایت، تحریک و تشویق مردم در جریان واقعه مسجد گوهرشاد، اعدام شد. پسران اسدی هم در همین آتش سوختند؛ از علی اکبر اسدی، داماد فروغی، که نماینده مجلس بود سلب مسئولیت شد و روانه زندان گردید. برادرش سلمان اسدی هم که مدیر بانک فلاح و پیشتر نماینده مجلس بود نیز به زندان افتاد.

شهریور 1320 و بازگشت سیاستمدار

بعد از قیام مسجد گوهرشاد و برکناری محمدعلی فروغی توسط رضاشاه از همه مناصب، وی به مدت شش سال خانه نشین شد. این خانه نشینی نه تنها فروغی را به انزوا و انفعال نکشاند بلکه مهمترین کوشش‌های فکری وی عملاً در همین مدت صورت گرفت و ذكاءالملک دوم از این فرصت به بهترین شکل ممکن استفاده کرد؛ همانگونه که مطلوبش بود: کار علمی و تحقیق و پژوهش. درباره دستاوردهای علمی فروغی طی این مدت در بخش‌های بعدی مفصلاً صحبت خواهیم کرد. اما شهریور 1320، فروغی مجدداً به دعوت رضاخان به سیاست بازگشت و در آن زمانه سخت پرآشوب، نخست وزیر ایران شد. ماجرا چه بود؟

جنگ جهانی دوم به تاریخ نهم شهریور ماه 1318 شمسی با حمله آلمان به لهستان و اعلام جنگ دولت‌های انگلیس و فرانسه به آلمان شعله ور شد. ایران با اعلام بی‌طرفی سعی کرد که از پیامدهای خانمان برانداز جنگ در امان بماند اما با پیشروی نیروی آلمان در بخش‌های شرقی شوروی، متفقین ناگزیر به فکر چاره افتادند تا از شکست شوروی و پیشروی مهارناشدنی نیروهای آلمان جلوگیری کنند. از این رو، راه حلی جز نقض بی‌طرفی ایران برای نیروهای متفقین باقی نماند. در این میان، چند بار اعلام بی‌طرفی ایران، برای مصون ماندن این کشور از بلایای جنگ دوم جهانی کفایت نکرد و سرانجام نیروهای متفقین به خاک ایران حمله ور شدند.

بامداد سوم شهریور ماه 1320 نیروهای شوروی و انگلستان از شمال و شرق و جنوب وارد خاک ایران شدند و حملات همه جانبه زمینی، هوایی و دریایی خود را آغاز کردند. مقامات عالی شوروی و انگلیس نیز طی نامه‌ای رسمی به نخست وزیر، علی منصور (-)، حمله نیروهای کشورشان به ایران را اعلام

کردند. علی منصور نیز به همراه کفیل وزارت امور خارجه، جواد عامری، نزد رضاشاه رفتند و وی را از ماجرا باخبر کردند. رضاشاه همان ساعت جلسه فوق العاده هیئت وزیران را تشکیل داد تا بلکه چاره‌ای اندیشیده شود.

آقای باقر عاقلی، درباره شدت حملات شوروی و انگلستان و همچنین تلفات سنگین نیروهای ایران می‌نویسد:

«در همان روز اول حمله به ایران، شهرهای بی‌دفاع شمال و جنوب توسط هواپیمای دشمن بمباران شد. در اثر حمله شدید قوای انگلیس به خلیج فارس ظرف چند ساعت نیروی دریایی ایران مضمحل شد. در این حمله دریادار بایندر، فرمانده نیروی دریایی و ناخدا نقدی رئیس ستاد نیروی هوایی و عده زیادی از افسران به درجه شهادت رسیدند و غالب کشتی‌های ایران طعمه حریق، غرق شدند. ستاد جنگ اعلامیه‌ای صادر کرد و متذکر شد شهرهای تبریز، اردبیل، رضائیه، خوی، احر، میاندوآب، ماکو، بناب، مهاباد، رشت، حسن کیاده، میانه، اهواز و بندرپهلوی مورد حمله هوایی واقع شده و تلفات وارده به مردم غیرنظامی زیاد و نسبت به نظامیان کم است. روز چهارم شهریور بمباران شهرهای بی‌دفاع و سربازخانه‌ها ادامه پیدا کرد و شهرهای قزوین، رشت و تبریز مورد حمله هوایی قرار گرفت. در اثر حمله و بمباران قوای انگلیس و روسیه به ایران لشکرهای تبریز، رضائیه، رشت، مشهد، اردبیل و گرگان متلاشی شدند. مردم تهران و غالب شهرها که مورد حمله هوایی قرار گرفته بودند شهرها را تخلیه و به اطراف پناه بردند.»

دو روز بعد از حمله متفقین، علی منصور (۱۳۵۳-۱۲۶۵) از سمت وزیری استعفا داد. در برخی منابع نقل شده که رضاشاه تمایل داشت مجید آهی به دلیل تسلطش به زبان روسی، نخست وزیر شود یا علی سهیلی که علاوه بر آشنایی با زبان روسی، همسر روسی نیز اختیار کرده بود. اما آهی و سهیلی آشکارا از پذیرش مسئولیت سرباز زدند و تلویحا به رضاشاه فهماندند که مرد این کارزار خطیر، فقط همان کسی است که شش سال از خانه نشینی‌اش می‌گذرد: ذکاء الملک دوم. رضاشاه ابتدا فروغی را به خاطر کهولت سن گزینه مناسبی برای نخست وزیری ندانست و به فکر وثوق الدوله بود اما سرانجام رضاشاه تنها چاره کار را سپردن امور به فروغی دانست. نصرالله انتظام، رئیس تشریفات دربار به منزل فروغی رفت و او را به سعدآباد برد. رضا خان با دیدن فروغی گفت:

«فروغی زیاد هم پیر نیست.»

و بدین ترتیب ذکاء الملک دوم در بحرانی‌ترین روزها مجدداً جامه صدارت بر تن کرد. نصرالله انتظام در خاطراتش درباره آن روزها می‌نویسد:

«سهیلی مرا کنار کشید و گفت گمان دارم تنها کسی که در این موقع تواند عهده دار نخست وزیری بشود، فروغی باشد. من هم نظر او را تأیید کردم. گفت خیال دارم امشب فروغی را به شاه پیشنهاد کنم. گویا صبح همین روز، عامری هم این پیشنهاد را به شاه کرد. اعلیحضرت به کنایه فرموده بودند چرا وثوق الدوله و قوام السلطنه را پیشنهاد نمی‌کنید؟ عامری عرض می‌کند که آنها را نمی‌شناسم.»

وزیر دربار وقت رضاشاه سپس خاطرات خود درباره دیدار رضاشاه و فروغی را چنین می‌نویسد:

«شاه پس از خوش و بش، به فروغی تکلیف نخست وزیری می‌کند. فروغی جواب می‌دهد اگرچه پیر و علیل هستم ولی از خدمت دریغ ندارم... در همین جلسه تصمیم به ترک مخاصمه گرفته شد... در این موقع شاه از اتاق بیرون آمد و به ولیعهد گفت فروغی گرچه پیر است در چنین موقعی برای خدمت بسیار مناسب می‌باشد.»

فروغی روز سه شنبه ۱۶ مهر ۱۳۲۰ در ساعت هشت و سی دقیقه طی یک سخنرانی مفصل و تاریخی در ابتدای بازگشت دوباره‌اش به عرصه سیاسی و جرایبی، چنین گفت:

«بحمدالله و به فضل خداوند بار دیگر پا به عرصه آزادی گذاشتید و می‌توانید از این نعمت برخوردار شوید. البته باید قدر این نعمت را بدانید و شکر خداوند را به جا آورید. از رنج و محنتی که در ظرف ۴۰ - ۳۰ سال گذشته به شما رسیده است امیدوارم تجربه آموخته و معنی آزادی را دریافته باشید. در این صورت می‌دانید که معنی آزادی این نیست که مردم خودسر باشند و هر کس هرچه می‌خواهد بکند. در عین آزادی قیود و حدود لازم است. اگر حدودی در کار نباشد و همه خود سر باشند هیچ کس آزاد نخواهد بود و هرکس از دیگران قوی‌تر باشد آنان را اسیر و بنده خود خواهد کرد. قیود و حدودی که برای خودسری هست همان است که قانون می‌نامند. وقتی آزادی خواهد بود که قانون در کار باشد و هر کس حدود اختیارات خود را بداند و از آن تجاوز نکند. پس کشوری که قانون ندارد و یا قانون در آن مجری و محترم نیست مردمش آزاد نخواهند بود و آسوده زیست نخواهند کرد. پس اولین سفارشی که در عالم خیرخواهی و میهن دوستی به شما می‌کنم این است که متوجه باشید که ملت آزاد آن است که جریان امورش و بر وفق قانون باشد. بنابراین هرکس به قانون بی‌اعتنایی کند و تخلف از آن را روا بدارد دشمن آزادی است یعنی دشمن آسایش ملت.»

پس از این مقدمات که گمان می‌کنم قابل انکار نباشد، می‌پردازیم به اصل مطلب و یادآوری می‌کنم که وجود قانون بسته به دو چیز است: یکی قانون‌گذار و یکی مجری قانون و جمع این دو چیز را حکومت یا دولت می‌گویند. چون ملت‌های مختلف را در زمان‌های مختلف در نظر بگیریم می‌بینیم که حکومت‌های آنها همه و همیشه یکسان نبوده و نیستند. گاهی از اوقات قانونگذار و مجری قانون یک نفر بوده و گاهی چند نفر بوده‌اند و بعضی از ملت‌ها هم بوده و هستند که قانون‌گذاری و اجرای قانون را تمام ملت برعهده گرفته است. قسم اول حکومت انفرادی و استبدادی است. قسم دوم حکومت خاص و اشراف است. قسم سوم را حکومت ملی می‌گویند که اروپاییان دموکراسی می‌نامند. همین قدر می‌گویم ملت‌ها هرچه داناتر و به رشد و بلوغ نزدیک‌تر می‌شوند به قسم سوم یعنی حکومت ملی متمایل‌تر می‌گردند. این جماعت‌ها علاوه بر آنکه تحت نظر هیأت وزیران هستند، تحت ریاست عالی‌ه یک نفر هستند که اگر او انتخابی باشد رئیس‌جمهور نامیده می‌شود و اگر دائمی و موروثی باشد پادشاه است.

شما ملت ایران به موجب قانون اساسی که تقریباً ۳۵ سال پیش مقرر شده است دارای حکومت ملی مشروطه هستید. اما اگر درست توجه کنید تصدیق خواهید کرد که در مدت این ۳۵ سال کمتر وقتی بوده است که از نعمت آزادی حقیقی برخوردار بوده باشید و چندین مرتبه حکومت ملی یعنی اساس مشروطیت شما مختل شده است. شرایطی که در حکومت ملی باید ملحوظ باشد چیست؟ فراموش نکنید که معنی حکومت ملی این است که اختیار امور کشور با ملت باشد و البته می‌دانید که هر کس اختیاراتی دارد و در ازای آن اختیارات مسئولیتی متوجه او می‌شود. اما وظیفه روزنامه‌نگاران؛ وظیفه آنان این است که هادی افکار مردم شوند و ملت و دولت را به راه خیر دلالت کنند. وظیفه مستخدمین و کارکنان دولت این است که در اجرای قوانین از روی صحت و درستی وسیله پیشرفت کار وزیران باشند و موجبات آسایش اتباع نوع خود را که مخدومین ایشان هستند فراهم آورند. اما وظیفه پادشاه چیست؟ وظیفه پادشاه این است که حافظ قانون اساسی و ناظر افعال دولت باشد و افراد ملت را فرزندان خود بداند و به مقتضای مهر پدری با آنها رفتار کند و رفتار و کردار و گفتار خود را سرمشق مردم قرار دهد. روی هم رفته وظیفه جمیع طبقات ملت این است که گفتار و کردار خود را با اصول شرافت و آبرومندی تطبیق کنند و چنان که یکی از حکمای اروپا گفته است اگر بنیاد حکومت استبدادی بر ترس و بیم است بنیاد حکومت ملی بر شرافت افراد ملت است و مخصوصاً اگر متصدیان امور عامه شرافت را نصب العین خویش نسازند کار حکومت ملی پیشرفت نمی‌کند و اما اگر افراد ملت فقط ملاحظات و منافع شخصی را منظور بدانند و حاضر نشوند که یک اندازه از اغراض جزئی خود را فدای منافع کلی کنند و از راه صلاح

خارج شده به جاي اشتغال به امور شرافتمندانه براي پيشرفت اغراض خصوصي وسائل نامناسب از تزوير و نفاق و فتنه و فساد و دسته بندي و هوچي گري به كار برند و اگر نمايندگان ملت (وكيلان مجلس) در قانون گذاري يا اجرائي قانون اهتمام لازم ننمايند و نمايندگي ملت را وسيله تحصيل منافع شخصي بدانند و عوامفريبي را پيشه خود سازند و دسيسه كاري را شعار خود كنند يا معني نمايندگي ملت را مدعي شدن با دولت بدانند و اگر وزيران وزارت را فقط مايه تشخص و جلب منافع فردي فرض كنند، اگر پادشاه حافظ قوانين نباشد و سلطنت را وسيله اجرائي هوايي نفس سازد و اگر طبقات ملت از طريق شرافت پا بيرون گذارند، بايد حتم و يقين دانست كه باز اوضاع اين ۳۵ سال گذشته تجديد خواهد شد.»

فروغی در كابينه تغييری ايجاد نكرد اما رضاشاه پيشنهاده كرد كه علی سهیلی و جواد عامری به ترتيب مسؤليت وزارتخانه‌های خارجه و کشور را عهده دار شوند. بدین ترتيب در جلسه 6 شهریور ماه 1320 هیئت دولت به شرح زیر معرفی شدند:

محمد علی فروغی: نخست وزیر

مجید آهی: وزیر دادگستری

علی سهیلی: وزیر امور خارجه

ابراهیم علم: وزیر پست و تلگراف

اسماعیل مرآت: وزیر فرهنگ

دکتر محمد سجادی: وزیر راه

جواد عامری: وزیر کشور

سرلشگر احمد نخجوان: کفیل وزارت جنگ

صادق وثیقی: کفیل وزارت بازرگانی

عباسقلی گلشائیان: کفیل وزارت دارایی

مصطفی قلی رام: رئیس کل کشاورزی

بدین ترتیب فروغی خیلی زود به کار مسلط شد و با اتکا به تجربه سیاسی بالای خویش حاصل سال‌ها وزارت، وکالت و صدارت باب مذاکره با اسمیرنوف (سفیرکبیر شوروی) و سرریدر بولارد (وزیر مختار انگلیس) را گشود تا بلکه برای حمله متفقین و شدت تلفات در ایران چاره‌ای بیابد. بدین ترتیب روز 18 شهریور 1320 فروغی پذیرفت که راه آهن ایران را برای ارسال کمک‌های غرب به شوروی، در اختیار متفقین قرار دهد و در مقابل، طبق قراردادی آنها موظف شدند بلافاصله بعد از پایان جنگ، خاک ایران را ترک کنند.

پهلوی دوم یا بازگشت قاجاریه؟

در حاشیه انتقال سلطنت اما بحث‌هایی نیز شکل گرفت که تحقق آنها می‌توانست مسیر تاریخ ایران را به کلی دیگرگون سازد. یکی از این شب‌ها، درباره بازگشت سلسله قاجاریه و به تخت نشاندن محمدحسین میرزا و پسرش حمید شکل گرفت. حمید افسر نیروی دریایی انگلستان بود و مهمتر آنکه نمی‌توانست حتی یک جمله را به زبان فارسی ادا کند. از این رو، فروغی گرچه در نطق مشهورش که در بالا آوردیم، حکومت سی و پنج ساله منتهی به شهریور 1320 را سخت مورد انتقاد قرار داده بود اما قطعاً با بازگشت سلسله قاجاریه و آنهمه بی‌کفایتی و عقب ماندگی مخالف بود و در نتیجه کوشش‌های بسیاری کرد که از بازگشت قاجاریه جلوگیری شود. رضاشاه در بیست و پنج شهریور 1320 متن استعفای خود را بدین شرح منتشر کرد:

«نظر به اینکه من همه قوای خود را در این چند ساله مصروف امور کشور کرده‌ام و ناتوان شده‌ام، حس می‌کنم که اینک وقت آن رسیده است که یک قوه و بنیه جوان‌تری به کارهای کشور که مراقبت دائم نیاز دارد، پردازد و اسباب سعادت و رفاه ملت را فراهم آورد، بنابراین امور سلطنت را به ولیعهد و جانشین خود تفویض کردم و از کار کناره نمودم. از امروز که روز بیست و پنج شهریور 1320 است، عموم ملت از کشوری و لشگری، ولیعهد و جانشین قانونی مرا باید به سلطنت بشناسد و آنچه از پیروی مصالح کشور نسبت به من می‌کردند، نسبت به ایشان منظور دارند. کاخ مرمر - تهران - به تاریخ 25 شهریور 1320»

رضاشاه پس از استعفا عازم اصفهان شد و از طریق بندرعباس ایران را ترک کرد برای همیشه.

یکی دیگر از پیشنهادهای موجود، ریاست جمهوری خود فروغی بود که وی سخت با این پیشنهاد مخالفت کرد و آن را نپذیرفت و زمینه را برای استقرار پهلوی دوم فراهم کرد. محسن فروغی فرزند محمدعلی فروغی درباره مذاکرات پدرش، اسمیرنوف، بولارد و سهیلی در تاریخ دهم شهریور ماه می‌نویسد:

«... مذاکرات بسیار مهمی صورت می‌گیرد. بعد از پدرم، شنیدم وزیرمختار انگلیس پس از دریافت نامه دولت ایران و قرائت آن اظهار می‌کند: از دولت مطبوع من دستور رسیده است قبول هر پیشنهادی از طرف دولت ایران غیر از آنچه قبلاً مذاکره شده، منوط به تغییر حکومت در ایران است. اتفاقاً همکار من هم چنین دستوری از مسکو دریافت کرده است. ما به این شرط با خواسته‌های شما موافقت می‌کنیم که رژیم کشور ایران تغییر پیدا کند و حکومت شما از مشروطه به جمهوری مبدل شود. البته دولت مطبوع من و سایر دوستان معتقدیم تدریجاً در تمام دنیا رژیم‌های سلطنتی به جمهوری تبدیل خواهد شد.»

ظاهراً پس از این زمزمه‌ها، خود رضاشاه به دیدار محمدعلی فروغی رفت تا مطمئن شود که تغییر رژیم به سمت جمهوری و یا بازگشت سلسله قاجاریه صورت نخواهد گرفت و از جانشینی فرزندش محمدرضا پهلوی مطمئن شود. محمود فروغی دیگر فرزند محمدعلی فروغی می‌نویسد که:

«رضاشاه حدود ساعت سه بعداز ظهر همان روز با اتومبیل رولز رویس قدیمی‌اش به منزل فروغی رفت و پشت درهای بسته مذاکرات مهمی صورت گرفت که جز آن دو کسی از محتوی مذاکرات باخبر نیست اما ماحصل آن، اطمینان رضاشاه از نیت فروغی در حفظ سلطنت پهلوی و حمایت از محمدرضا پهلوی است.»

در زمان اشغال ایران توسط نیروهای متفقین و عدم حضور حکومت مرکزی مقتدر، طبیعتاً نیروهای شوروی و انگلستان بی‌میل نبودند که حکومت و شاه بعدی ایران را از میان معتمدان خویش به قدرت برسانند و از این رو، شهریور 20 را برآستی یکی از بزنگاه‌های حساس تاریخ معاصر ایران می‌توان لقب داد که اگر ذکاوت و میهن دوستی افرادی همچون محمدعلی فروغی نبود، مشخص نیست که چه حکومتی با چه میزان وابستگی در ایران به قدرت می‌رسید.

محمدعلی مجد، استاندار وقت گیلان در خاطراتش از تلاش خود و سایر مقامات حکومت برای اعمال نفوذ در انتخاب جانشین رضاشاه سخن می‌گوید:

«در جلسه‌ای که در تاریخ 13 شهریور ماه در سرکنسول گری پهلوی تشکیل شد، بر من مسلم گردید که روس‌ها با اعلیحضرت رضاشاه واقعا نظر مخالف دارد و آنها مصمم بودند، سلطنت ایران را تبدیل به جمهوری کنند، من به آنها صمیمانه گفتم، شما می‌گویید با ایران جنگ ندارید و ورود قشون شما به ایران به صورت اشغال این مملکت نیست، بلکه از نظر تحکیم پشت جبهه جنگ می‌باشد و چون 20 میلیون نفوس این مملکت، بر علیه روس و انگلیس هستند و تمام مردم طرفدار آلمان می‌باشند، فقط قدرت سلطنت است که این احساسات بر علیه روس و انگلیس و بر له آلمان را جلوگیری می‌کند. من آن روز در جلسه تاریخی مزبور صریحا اعلام کردم که اگر ایران جمهوری شود، وضع این کشور آشفته و مردم بر علیه روس و انگلیس قیام خواهند کرد و این کار به ضرر شما و نفع آلمان‌ها است. پس از چهار ساعت مذاکره، آنها متقاعد شدند و اظهار داشتند: ما نظریه شما را با دلایلی که گفته اید، به مقامات مربوط اطلاع خواهیم داد که از این کار صرف نظر کنند، من همان روز تا ساعت یازده شب، یقین حاصل کردم که ادامه سلطنت برای اعلیحضرت رضاشاه در ایران، غیر ممکن است. من مراتب را در مذاکرات حضوری به آقای فروغی عرض کردم.»

بدین ترتیب سلطنت به محمدرضای جوان منتقل شد و فروغی، به عنوان نخستین نخست وزیر هر دو شاه پهلوی لقب یافت. چندی بعد فروغی تصمیم به ترمیم کابینه‌اش گرفت اما مجلس با اکثریت ضعیف 66 نفر از 112 نفر به کابینه وی رای اعتماد داد و فروغی به این دلیل که با این اعتماد ضعیف نمی‌تواند به کارش ادامه دهد، استعفاء کرد. شاه جوان که هنوز روزهای نخست سلطنت را تجربه می‌کرد، از یاد نبرده بود که فروغی همان کسی است که سلطنت پهلوی را از گزندهای خارجی و داخلی تا حدود زیادی مصون نگهداشته و از این رو، از فروغی خواهش کرد که وزارت دربار را بپذیرد.



محمدعلی فروغی و محمدرضا پهلوی

با کاهش اعتماد محمدرضاشاه به فروغی که نسل و حضور افراد جدید در دربار، رفته رفته از جایگاه و موقعیت فروغی کاسته شد و سفارت ایران در آمریکا را به وی پیشنهاد کردند که پیش از شروع کار، فروغی در 5 آذر ماه 1321 بر اثر سکته قلبی در تهران درگذشت و او را در آرامگاه ابن بابویه شهر ری به خاک سپردند.

فصل دوم

بنیان‌های لیبرالی تفکر محمدعلی فروغی

کتاب‌ها و آثار

اهمیت محمدعلی فروغی در تاریخ معاصر ایران محدود به مشاغل حساس و مسئولیت‌های سیاسی وی، صدارتش در عهد قاجاریه و پهلوی و ماجراهای شهریور 20 نیست؛ بلکه ذکاء الملک دوم را باید دارای

شخصیتی چند وجهی دانست؛ اگرچه عمری در سیاست‌ورزی صرف کرد اما فلسفه می‌دانست؛ به ادبیات کهن ایران عشق می‌ورزید؛ آئین سخنوری برایش مهم بود؛ ترجمه می‌کرد؛ بر علوم طبیعی بویژه فیزیک بسیار آگاه بود و درباره تمام این موارد همواره می‌نوشت و تدریس می‌کرد.

از این رو، دایره آثار بجا مانده از فروغی، گستره وسیعی از مطالب و موضوعات را در بر می‌گیرد:



- ✓ آئین سخنوری
- ✓ اصول علم ثروت ملل
- ✓ اندیشه‌های دور و دراز
- ✓ سیر حکمت در اروپا
- ✓ تاریخ مختصر ایران
- ✓ دوره مختصر از علم فیزیک
- ✓ پیام به فرهنگستان
- ✓ حکمت سقراط و افلاطون (دو جلد)
- ✓ حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول
- ✓ ترجمه تاریخ ملل قدیمه مشرق اثر سینوبوس
- ✓ ترجمه تاریخ مختصر دولت قدیم روم اثر پل بوگارد
- ✓ تصحیح رباعیات خیام
- ✓ تصحیح کلیات سعدی
- ✓ خلاصه شاهنامه
- ✓ سخنرانی ایراد شده در چهاردهمین کنفرانس اجلاس عمومی مجمع انجمن ملی
- ✓ ترجمه فن سماع طبیعی: آسمان و جهان از کتاب شفا اثر ابن سینا
- ✓ تصحیح منطق الطیر عطار نیشابوری
- ✓ گزیده دیوان حافظ
- ✓ کمال الملک هنرمند همیشه زنده
- ✓ گلچین صائب
- ✓ مواظ سعدی
- ✓ مقالات فروغی درباره شاهنامه و فردوسی به کوشش حبیب یغمایی

✓ ترجمه کشف الاسرار یا بوسه عذرا اثر جورج دینولدز

نخستین کتاب آکادمیک درباره اقتصاد سیاسی در تاریخ ایران

همانطور که پیشتر در بخش مربوط به مدرسه علوم سیاسی توضیح دادیم، شاگردان این مدرسه از داشتن کتاب‌های آکادمیک مربوطه محروم بودند و از این رو، فروغی‌های پدر و پسر برای نگارش و ترجمه کتاب‌هایی درباره تاریخ، فلسفه، اقتصاد و سایر علوم همت کردند. بعدها شاگردان این مدرسه علیرغم اینکه اغلب به چهره‌های شناخته شده‌ای در عرصه‌های مختلف تبدیل شدند اما آنقدر قدرشناس بودند که بر اهمیت کتاب‌های فروغی‌ها در پیشرفت تحصیلی و رشد آگاهی‌شان تاکید کنند.

یکی از مهمترین کتاب‌های فروغی پسر، «اصول علم ثروت» (اکنونی پولیتیک) محصول همان روزها و شرایط بود که محمدعلی فروغی آن را برای آگاهی دانشجویان با مبانی علم ناشناخته‌ای چون اقتصاد سیاسی تالیف کرد. از این رو، این کتاب را باید «نخستین کتاب اقتصاد سیاسی» در تاریخ ایران زمین لقب داد که شگفتا هنوز هم به عنوان یک اثر کلاسیک، تجدید چاپ و بدان استناد می‌شود. در این کتاب به طور کلی درباره چگونگی تولید، توزیع و مصرف ثروت در جامعه‌ای بزرگ صحبت شده است که مردمان آن، مالک و صاحب اختیار نتیجه کار خویش هستند. فروغی این کتاب را با برداشتی کلی از کتاب ثروت ملل تالیف آدام اسمیت، بنیانگذار علم اقتصاد نوین تالیف کرد و در آن برای دانشجویان مدرسه علوم سیاسی درباره تحول اقتصاد جهانی به سمت صنعتی شدن و در نتیجه تشکیل طبقات اجتماعی جدید و همچنین چگونگی عملکرد نظام بازار آزاد و انطباق آن با سرشت حقیقی انسان‌ها توضیح داد.

البته ذکر این نکته ضروری است که فروغی کتاب «اصول علم ثروت» (اکنونی پولیتیک) را از روی کتاب «مبانی اقتصاد سیاسی» (1886 میلادی) توسط پل بوگارد، ترجمه و مجدداً نگارش کرد. بوگارد استاد رشته اقتصاد سیاسی در پاریس بود. در واقع، متن کتاب فروغی دقیقاً مثل اصل کتاب بوگارد نیست و فروغی این کتاب را برای دانشجویان ایرانی، به نوعی بازنویسی کرد و از عبارات و محتویات پیچیده کاست و بر روانی و ساده سازی آن معطوف به جامعه عصر قاجاری اهتمام ورزید. خود «پل بوگارد» نویسنده مطرح و چهره شناخته شده و بزرگی در علم اقتصاد محسوب نمی‌شود و تنها این کتاب وی را برای مدت کوتاهی در برخی دانشگاه‌های فرانسه تدریس می‌کردند. اما اهمیت کار بوگارد که احتمالاً

توجه ذكاء الملک دوم را به خود جلب کرده بود، در جنبه توصیفی و کمتر تحلیل آن است؛ به عبارت بهتر فروغی نیز احتمالاً تصمیم داشت تا از این طریق، تغییر و تحول شگرف کشورهای غربی به سمت صنعتی شدن و همچنین برخی پیامدهای جامعه شناختی آن را برای دانشجویان و طبقه احتمالاً الیت آتی در جامعه ایران توضیح دهد. از این جهت، انتخاب چنین کتابی را می‌توان تصمیم هوشمندانه و زیرکانه‌ای توسط فروغی دانست که از یک سو، احاطه وی بر علوم جدید آن زمان غرب را هویدا می‌سازد و از سوی دیگر، آشنایی و شناخت وی از وضعیت جامعه ایران را آشکار می‌کند.

دقت کنیم که فروغی این کتاب را یک سال پیش از انقلاب مشروطه یعنی 1284 خورشیدی منتشر کرد و از این رو چنین کوشش‌هایی را باید از جهت افزایش آگاهی مردم و مشروطه خواهان، قدر دانست. نکته قابل توجه و ارزشمند کتاب، دقت نظر و ظرافت طبع فروغی در یافتن کلمات معادل فارسی برای اصطلاحات تخصصی و علمی انگلیسی یا فرانسوی در زمینه‌های اقتصادی و حقوقی است که برای نخستین بار در تاریخ ایران به انجام رسید. تسلط فروغی به زبان انگلیسی و فن ترجمه به وی کمک کرد تا معادل‌هایی را برای این عبارات بیابد که دانشجویان از مطالعه کتاب‌ها زده نشوند.

کتاب «اصول علم ثروت ملل» (اکنون می‌پولیتیک) در پنج بخش تنظیم شده و محمدحسین فروغی که آن زمان هدایت علمی و پژوهشی پسرش را نیز بر عهده داشت، مقدمه‌ای در ابتدای کتاب نوشت و از ضرورت پرداختن به این گونه کوشش‌های علمی و تاثیر آن بر پیشرفت دول غربی سخن گفت.

روح لیبرالیسم در جای جای کتاب قابل مشاهده است آنچنانکه هدف اصلی بخش‌های پنجگانه این کتاب را می‌توان چنین خلاصه کرد که افراد جامعه در صورتی که از آزادی برخوردار باشند، روابط اقتصادی و مبادلات تجاری‌شان را به صورت آزادانه‌ای گسترش می‌دهند؛ بدین ترتیب ثروت در جامعه پخش می‌شود و بازتوزیع می‌گردد و این ساختار رفته رفته اما به طور محسوسی به توسعه و پیشرفت و آبادانی کشور در همه زمینه‌های می‌انجامد.

شرایطی که در بالا توضیح دادیم البته واجد پیامدهای گریزناپذیری همچون تقسیم کار و نوعی تخصص گرایی است که با توجه به نیازهای جدید و متنوع انسان مدرن غربی در پایان قرن نوزدهم میلادی از اهمیت و ضرورت دو چندان برخوردار می‌شود. فروغی توضیح می‌دهد که انسان جدید، دیگر همچون عصر پیشامدرن قادر به تامین نیازهای خود از طریق خانواده و دایره محدود اطرافیانش نیست و در

دنیای جدید، انسان‌ها در دایره گسترده‌تری دست به کار و فعالیت و برآورده ساختن نیازهای خود و سایر انسان‌ها می‌زنند. به عبارت بهتر:

«موضوع علم ثروت عبارت است از چگونگی تولید، دوران، توزیع و مصرف ثروت و هیات اجتماعی (جامعه) گسترده‌ای که در آن انسان‌ها مالک و مختار نتیجه کار خود هستند... این مراحل چهارگانه از تولید تا مصرف دارای سیر و حرکتی خود به خودی و منظم است و هیچ حکومتی یا اداره‌ای متعهد نبوده که این حاجات ما را برآورد... امور ثروتی در تحت قواعد طبیعی می‌باشد و علم ثروت، تحقیق و بیان آن قواعد است.»

وی همچنین اضافه می‌کند:

«حواجی انسان تغییر پذیر است و معلوم می‌شود که فایده اشیاء هم ثابت نیست و تغییر می‌کند یعنی فلان چیز که حالا بواسطه رفع حاجتی مفید می‌باشد ممکن است بعدها بی‌فایده شود بواسطه آنکه آن احتیاج از آنان سلب شده، مثلاً امروز مردم به بعضی مصنوعات ذوق و میل دارند. اگر این ذوق برطرف شود آن مصنوعات که امروز مفید است و ثروت محسوب می‌شود از فایده می‌افتد و از رتبه ثروت خارج می‌شود.»

فروغی تصریح می‌کند که تولید ثروت نیازمند سه عامل طبیعت، کار و سرمایه است و هر سه این موارد برای تولید ثروت و سپس توزیع آن ضروری است. بنابراین، کار بیشتر، ثروت و پیشرفت بیشتر را به همراه خواهد داشت اما مهم آنکه انسان‌ها را نمی‌توان مجبور به کار کردن کرد و انسان‌ها باید به صورت آزادانه نسبت به کار بیشتر رغبت پیدا کنند و فرق کار با بردگی نیز همین اختیار انسان‌ها و انتخاب آزادانه انسان‌ها در کار کردن است.

یکی از مهمترین جنبه‌های لیبرالیسم، تعیین حدود اختیارات و تصدی گری دولت است که فروغی در این کتاب به شکل ماهرانه‌ای بدان می‌پردازد و می‌نویسد:

«جماعتی می‌گویند دولت باید تمام قوای صنعتی را به دست خود بگیرد یعنی متصدی کل شود و حال آنکه، قطع نظر از ظلم و جوری که ناچار دولت در این صورت بالنسبه به اشخاص در تعیین شغل و محل کار ایشان خواهد کرد، چطور می‌تواند از عهده این امر برآید، چه باید اطلاع کامل از مقتضیات

ثروتی محل داشته باشد و حال آنکه این مقتضیات متصل در تغییر است، نیز باید سلیقه و ذوق و استعداد و کفایت هر کس را به خوبی بداند و در این باب اشتباه نکند و چنین چیزی ممکن نیست.»

خیلی ضروری است که توجه کنیم فروغی درباره میزان تصدی‌گری دولت بویژه در بخش‌های کلان اقتصادی سخن می‌گوید. مشکلی که امروزه نیز همچنان محل بحث و نظر است و ذکاء الملک دوم به عنوان یک متفکر لیبرال صراحتاً توضیح می‌دهد که از یک سو، تصدی‌گری فزاینده و حداکثری دولت ممکن نیست و به ناکارآمدی بیشتر می‌انجامد و از سوی دیگر که شاید مهمترین جنبه آن نیز باشد، این رویکرد با طبع آزاد انسان‌ها سازگار نیست و بنابراین چنین شرایطی را باید منسوخ و بی‌فایده دانست و ملت‌ها و دولت‌ها باید از آن پرهیز کنند.

بحث مهم دیگری که در «اصول علم ثروت ملل» (اکنونی پولیتیک) مطرح می‌شود، اهمیت «مالکیت خصوصی» است. آنگونه که فروغی می‌نویسد جوامع اولیه براساس مالکیت اشتراکی اداره می‌شدند و ساز و کار زندگی اجتماعی آنها بر این اساس بنا شده بود اما رفته رفته مالکیت اشتراکی رنگ باخت و به جای آن مالکیت خصوصی جایگزین شد. فروغی بین بسط و نهادینه شدن مالکیت خصوصی و رشد و توسعه کشورها ارتباط مستقیمی برقرار می‌کند و مالکیت خصوصی را متضمن آزادی و بازتوزیع ثروت در جامعه می‌داند.

دکتر موسی غنی‌نژاد که برآستی یکی از پدران لیبرالیسم در عصر حاضر محسوب می‌شوند در تبیین اندیشه‌های لیبرالی فروغی در حوزه اقتصادی، بر اهمیت مالکیت خصوصی در اندیشه فروغی تأکید بسیار دارند و در این باره می‌نویسند:

«تاکید بر توأم بودن ضروری مالکیت شخصی و آزادی، نکته اساسی و بسیار مهمی است که عادلانه بودن توزیع ثروت براساس مالکیت شخصی را عمدتاً براساس آن می‌توان تبیین کرد. اما اثبات ضرورت مالکیت شخصی جهت افزایش تولید ثروت، برای مناسب بودن توزیع، مبتنی بر چنین مالکیتی کافی نیست. پس با توجه به نابرابری‌های بعضاً غیرقابل توجهی که در جوامع مبتنی بر مالکیت شخصی وجود دارد، چگونه می‌توان از درست بودن یا عادلانه بودن توزیع ثروت در این جوامع سخن گفت؟ نویسنده (فروغی) دو دلیل عمده برای توجیه عادلانه بودن نظام تولید مبتنی بر مالکیت شخصی می‌آورد، یکی اینکه چنین مالکیتی شرط لازم برای ترقی است و ترقی نمی‌تواند با عدالت منافات داشته باشد و دیگر آنکه مالکیت شخصی یکی از لوازم ترتیب آزادی و اختیار است و عدالت بدون آزادی معنا ندارد. پس

اگر بخواهیم صحت مالکیت شخصی را محل تامل قرار دهیم، باید کلید ترتیب آزادی و اختیار انسانی را تحت ملاحظه در آوریم و گوئیم اگر عدل این است که اشخاص در کارهای خود آزاد باشند و خودشان مسئولیت آن کارها را داشته باشند، مالکیت مبتنی بر عدالت است.»

بخش سوم کتاب درباره مفهوم «مبادله» یا «معاوضه» است و نویسنده در آن، موضوع نظریه ارزش را مطرح می‌کند. فروغی تاکید کرد که ارزش کالاها به درجه فایده و میزان کمیابی آنهاست. قیمت عادلانه نیز در شرایط رقابت آزادانه در عرصه کسب و کار حاصل می‌شود و مستلزم توجه به مقدار عرضه و تقاضا است. بنابراین در شرایط رقابت آزادانه و معطوف به عرضه و تقاضا، هیچ اجبار و زوری در کار نیست و کل فرآیند معامله در شرایط رضایت کامل طرفین صورت می‌پذیرد. توجه کنیم که در این بحث نیز می‌توان مشخصات اقتصاد لیبرالی و مفاهیم مهمی همچون آزادی و فردگرایی را به طور مشخص ملاحظه کرد. فروغی همچون متفکران لیبرال تاکید و تصریح می‌کند که آزادی اساسا هیچ ارتباطی با هرج و مرج ندارد و تصور اینکه آزادی، به هرج و مرج و بی‌نظمی و افسار گسیختگی بیانجامد، به کلی باطل است. چرا؟ چون انسان‌ها اساسا موجوداتی معقول و دنبال بیشینه کردن نفع شخصی‌شان هستند و شرایط هرج و مرج منطبق با چنین سرشتی نیست و به عبارت بهتر، نفع شخصی با نفع عمومی مطابق است و کسی که برای فرد کار می‌کند برای عموم مردم کار می‌کند و هر کسی بهتر می‌داند که چگونه منافع خویش را بیشینه سازد. بنابراین باید به انسان‌ها اجازه داد و فرصت‌ها را برایشان فراهم کرد که در همه زمینه‌ها بویژه در عرصه مهم اقتصاد، توانایی‌ها و ایده‌های خویش را مطرح و پیگیری کنند.

کتاب «اصول علم ثروت ملل» (اکنونی پولیتیک) از بسیاری جهات یکی از مهمترین کتاب‌های تاریخ معاصر ایران بویژه در میان کتاب‌های آکادمیک است که نخستین بار بحث اقتصاد سیاسی و چگونگی تنظیم رابطه اقتصادی میان دولت و ملت را تعریف و تبیین می‌کند. مهمتر از آن، با تاملی بر این کتاب می‌توان به فهم درست فروغی از بنیان‌های لیبرالیسم پی برد و نشان می‌دهد که فروغی جوان در هنگامه نوشتن این کتاب از چه ژرفای فکری و وسعت دانش در عرصه اقتصاد و سیاست و مسائل مربوط به روابط میان دولت و ملت برخوردار بوده است.

آداب مشروطیت دول و بنیان‌های حکومت

یکی دیگر از مهمترین آثار فروغی «حقوق اساسی یا آداب مشروطیت دول» است. این کتاب علاوه بر مقدمه از دو باب یا بخش تشکیل شده است. باب اول درباره اختیارات دولت و باب دوم درباره حقوق ملت است. به طور خلاصه، فروغی در این کتاب ایده لیبرالیستی تفکیک قوا را مطرح و تبیین می‌کند و از این طریق استدلال می‌کند که مناسبترین شیوه برای دولت در جهت انجام وظایفش را باید در قالب تفکیک قوا جستجو کرد و مهمتر از آن درباره آزادی‌های بیان و اندیشه، ضرورت آزادی مردم در تشکیل گروه و انجمن و عضویت در آن همچنین مالکیت سخن می‌گوید. فروغی این اثر را نیز به سفارش پدرش، ذکاء الملک اول همزمان با تدوین قانون اساسی مشروطه و متمم قانون اساسی تالیف کرد اما شگفتا که این اثر ارزشمند هیچ بازتابی در قانون تدوین شده برای مشروطیت پیدا نکرد و مشروطه خواهان در هیاهوی تحولات پرشتاب عصر مشروطه از این اثری که می‌توانست بسیار کمک‌شان کند، غفلت کردند.

فروغی، «حقوق اساسی» را چنین تعریف می‌کند:

«شعبه‌ای از علم حقوق است که اساس دولت را معین می‌کند و حد آن را تحدید می‌نماید... حقوق اساسی یا قانون اساسی شعبه‌ای است از حقوق داخلی که شکل دولت و اعضای رئیسه آن را تعیین می‌کند و اندازه اختیارات ایشان را نسبت به افراد ناس معلوم می‌نماید.»

فروغی استدلال می‌کند که وظیف دولت تامین امنیت و عدالت است و این وظیفه غیر از تفکیک قوا، تنها از طریق وضع و اجرای قوانین انجام می‌شود. وی از قوانین به مثابه «بعضی قیود و حدود» یاد می‌کند که از خروج دولت از وظایف اصلی‌اش جلوگیری می‌کند و همچنین حقوق ملت نیز رعایت می‌شود و روابط دولت و ملت بر اساس قوانین شفاف و مدنی تنظیم می‌شود. بنابراین، فروغی آزادی را در چارچوب وضع و اجرای چنین قوانینی تعریف می‌کند به شرط آنکه این آزادی به سایر افراد جامعه، ضرر و آسیبی وارد نکند. «حقوق اساسی» نیز واجد چنین معنایی است و تلاشی برای تعیین حد و حدود دولت محسوب می‌شود و اندازه اختیارات دولت نسبت به مردم را تعریف می‌کند تا رابطه ملت و دولت، نه بر اساس مناسبات سنتی و شخصی بلکه بر اساس ضوابط شفاف و مدنی تنظیم شود.

فروغی می‌نویسد:

«سابق بر این مردم تصور می‌کردند که یک نفر یا جماعت باید صاحب اختیار مطلق عموم ناس باشد و امور ایشان را هر طور می‌خواهد و مصلحت می‌داند اداره کند و مردم حق ندارند در اداره امور

خودشان مداخله و چون و چرا نمایند. حتی در بعضی ممالک سلاطین مدعی بودند من جانب الله هستند و به این واسطه امر ایشان امر الهی و واجب الإطاعه است... اما حالا متجاوز از صدسال است که حکما و دانشمندان بلکه اکثر عوام از این رأی برگشته و معتقد شده اند که هیچ وقت یک نفر یا یک جماعت حق ندارد که صاحب اختیار یک قوم و یک ملت بشود و صاحب اختیار ملت باید خود ملت باشد و امور خویش را اداره کند.»

این عبارت را می‌توان مکانیسمی برای جلوگیری از سوء استفاده صاحبان قدرت از موقعیت‌شان دانست که حکومت و قدرت را از دست معدودی خارج و آن را مثلا در قالب قوای سه گانه بازتوزیع می‌کند. وی می‌نویسد:

«وظیفه دولت این است که حافظ حقوق افراد ناس یعنی نگهبان عدل باشد. دولت از عهده انجام وظیفه خود بر نمی‌آید مگر اینکه به موجب قانون عمل کند. وجود قانون متحقق نمی‌شود مگر به دو امر: اول به وضع قانون، دوم اجرای آن. پس دارای دو نوع اختیار است: یکی اختیار وضع قانون و دیگر اختیار اجرای قانون... پس دولت وقتی با اساس است که این دو اختیار را از هم منفصل کرده باشد یعنی به دو هیات جداگانه مفوض کرده باشد.»

فروغی غیر از آزادی بر مفهوم «مساوات» یا برابری نیز تاکید و خاطر نشان می‌سازد که مساوات یعنی برابری همه در مقابل قانون و هیچ کس مافوق قانون یا ارجح بر آن نیست و کسی را نمی‌توان استثنا بر قانون تعریف کرد. دکتر موسی غنی نژاد در تبیین این مفهوم در اندیشه فروغی می‌نویسد:

«از نظر فروغی مصداق‌های مساوات حقوقی عبارتند از: مساوات در مقابل قانون، مساوات در مقابل محاکم عدلیه به این معنا که دادگاه‌های خاص نباشد، مساوات در مشاغل و مناصب یعنی هیچ شغلی مخصوص طایفه یا طبقه خاصی نباشد، مساوات در مالیات یعنی هیچ کس بی‌جهت معاف نشود و هر کس به نسبت قوه و استطاعت خود مالیات بدهد. همچنانکه ملاحظه می‌شود محمدعلی فروغی در رساله «حقوق اساسی» خود، در حقیقت اصول اساسی حکومت قانون یا نظام حکومتی دوران مدرن را به اختصار اما به روشنی و دقت توصیف می‌کند.»

توجه کنیم که سخنرانی رادیویی معروف فروغی بعد از قبول پست نخست وزیری در شهریور 1320 را که پیشتر نقل کردیم در حقیقت می‌توان مبتنی بر همین کتاب «حقوق اساسی» وی دانست و نشان می‌دهد که فروغی نه تنها در عرصه آکادمیک و پژوهش، بلکه در هنگامه عمل ورزی و انجام فعالیت

اجرایی نیز به چنین مبانی و باورهایی اعتقاد راسخی دارد. بدین جهت بود که او در آن سخنرانی معروف تاریخی از وظیفه دولت، قانونگرایی و احترام به آزادی انسان‌ها سخن گفت و به نقد سه دهه حکومت قبلی ایران منتهی به شهریور 1320 پرداخت و اظهار امیدواری کرد که از آن پس اوضاع به گونه‌ای دیگر سامان یابد.

فروغی تا حدود زیادی تحت تاثیر سنت فکری قرن هجدهمی فرانسه و بویژه منتسکیو قرار داشت و استناد به متفکران و طرز فکر اندیشمندان لیبرال قرن هجدهمی را به طور مشخصی می‌توان در این اثر مهم فروغی پیدا کرد. تاکید وی به «اختیار طبع» (آزادی قلم)، «اختیار عقاید» (آزادی اندیشه) و «اختیار تشکیل انجمن» (آزادی اجتماعات)، اهمیت احترام به توانایی‌ها و اختیارات انسان‌ها و همچنین ضرورت نقش حداقلی دولت در این زمینه‌ها را در منظومه فکری فروغی نشان می‌دهد. از این رو، دو کتاب مهم فروغی «اصول علم ثروت ملل» و «حقوق اساسی» را می‌توان تبیین دیدگاه لیبرالی فروغی از حکومت و نحوه اداره جامعه دانست که یکی عمدتاً در حوزه اقتصاد و اقتصاد سیاسی و دومی بیشتر در عرصه مناسبات سیاسی و اجتماعی میان ملت و دولت متمرکز شده اند.

سیر حکمت در اروپا و آئین سخنوری

سال 1300 هجری شمسی، فروغی مهمترین اثر فلسفی خود با عنوان «سیر حکمت در اروپا» را منتشر کرد که هنوز هم برای دانشجویان رشته‌های علوم سیاسی، فلسفه و حتی جامعه‌شناسی برای بسیاری از دروس به عنوان یکی از منابع قابل اعتماد و ارزشمند معرفی می‌شود. چیزی که فروغی را به تالیف این کتاب مشتاق کرد، علاقه‌اش به اندیشه رنه دکارت بود. اما بعد از ترجمه «گفتار در روش» دکارت، فروغی رفته رفته بخش‌های بیشتر و کامل‌کننده‌تری به کتاب افزود و در چاپ‌های بعدی نیز هربار نقاط گسست و جا افتاده را تکمیل کرد تا بدین شکلی که امروزه در اختیارمان است، درآمد.

دکارت را از بسیاری جهات، پدر فردگرایی و باور به توانایی‌های انسان دانسته اند که با گفتن «من می‌اندیشم، پس هستم» (Cogito ergo sum) تحول بزرگی در سیر اندیشه و فلسفه غرب ایجاد کرد. اندیشه دکارت بر این مبنا بود که برای پیشرفت و روشنگری، تحول باید از ذهن انسان‌ها آغاز شود و به توانایی‌های فردی و فردگرایانه‌های انسان‌ها در تغییر شرایط و اقتدار موجود باور داشت. انسان با اتکا

به «عقل خود بنیاد» می‌تواند دست به انتخاب عقلانی و تصمیم‌گیری‌های منطقی بزند و بنابراین نیاز به قییم یا سرپرستی ندارد.

گرایش فروغی به اهمیت منظومه فکری دکارت، از این جهت، بی‌ربط به جامعه عقب مانده عصر قاجار ایران و ضرورت باور انسان‌ها به عقل خودبنیاد و فعال خویش نیست که به باور فروغی، کلید پیشرفت جامعه ایران و رهایی از عقب ماندگی‌های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و غیره در همین نکته است. این مساله را باید مهمترین انگیزه فروغی از تالیف و بسط تدریجی این کتاب دانست و تسلط وی بر مکاتب فکری و اندیشمندان غرب به او کمک کرد تا نه اثری زودگذر و معطوف به آن زمانه، بلکه کتابی ماندگار و جامع را به عنوان نخستین اثر فارسی و قابل اعتماد در زمینه سیر فلسفه در غرب تالیف کند.

فصل‌های ابتدایی «سیر حکمت در اروپا» به حکمای پیشاسقراطی همچون تالس، هراکلیتوس و آناکسیموس اختصاص دارد تا به اندیشه سقراط، افلاطون و ارسطو می‌رسد که یکی از تخصص‌های اصلی فروغی بود. ذکاء الملک اول سخت به افلاطون اهمیت می‌داد و او را سرآمد حکما می‌دانست؛ از این رو، به طور مفصل بنیان‌های اندیشه افلاطون را توضیح داد. پس از بررسی اندیشه ارسطو، همانطور که در دانشگاه‌ها و محافل آکادمیک رایج است، تفاوت‌ها و شباهت‌های افلاطون و ارسطو مورد بررسی قرار گرفته است. فصل‌های بعدی نیز به بررسی اندیشه‌های هلنی و یونانی‌گری همچون اپیکور و رواقی و شکاکون می‌پردازد تا به اندیشه‌های مسیحیت و مذهبی و پدران کلیسا می‌رسد. البته فروغی چندان اهمیتی برای اندیشه آگوستین قدیس قایل نشد و چندان توضیحی درباره بحث‌های مهم آگوستین قدیس همچون «شهر خدا» و «شهر زمین» نمی‌دهد. همانطور که انتظار می‌رود فصل کامل و مجزایی به اهمیت اندیشه رنه دکارت اختصاص یافته و بر رساله «گفتار در روش» وی تاکید شده است.

دیگر کتاب ارزشمند ذکاء الملک دوم «آئین سخنوری» یا «فن خطابه» است که به سال 1316 شمسی منتشر شد. این کتاب محصول سال‌های خانه نشینی فروغی بعد از ماجرای مسجد گوهرشاد و خشم رضاخان بر وی است، چه بسا اگر سال‌های خانه نشینی فروغی طولانی‌تر می‌شد، تالیف‌ها و آثار گرانبهارتر و بیشتری از وی به جا می‌ماند. فروغی هدف سخنوری را اقناع دیگری (حضار، شنوندگان و مخاطبان) می‌داند که این هنر و تسلط بر آن، لازمه هر سیاستمدار و دولتمردی است تا بدان وسیله مردم را از افکار و برنامه‌های خویش آگاه کند و با مستمعان به شکل مطلوبی ارتباط برقرار کند. فروغی در آئین سخنوری، به شیوه سقراطی اعتقاد داشت و حتی در بسیاری از کتب‌های خود نیز از همین روش

بهره می‌برد. به عنوان مثال، سال 1314 در یکی از جلسات فرهنگستان زبان، یکی از حاضران که به زبان اوستایی علاقه داشت، برای یافتن جایگزین و کلمه معادل برای واژه‌ای عربی، یکی کلمه پیچیده اوستایی را پیشنهاد و به آن اصرار می‌کرد. در این میان، بحث بالا گرفت و موافقان و مخالفان جدل‌های تندی کردند و موافقان، سخت از «مرده» لقب دادن زبان اوستایی برآشفتنند. فروغی وارد بحث شد و از شیوه استدلال سقراطی بهره گرفت و پرسید که آیا حضار، پدر او محمدحسین فروغی را می‌شناسند یا خیر؟ همه حاضران نه تنها پاسخ مثبت دادند بلکه از سجایا و خدمات ذکاء الملک اول سخن گفتند. فروغی سپس در پاسخ گفت:

«بله او مرد بسیار بزرگی بود و من به فرزندی وی مفتخرم با این حال اگر به من بگوئید که پدرت مرده است من حق ندارم از شما برنجم زیرا مسلم است که پدرم مرده است. زبان اوستایی هم علیرغم آنکه زبان نیاکان ما بود اما آن هم مرده و متروک است. پس نباید به کسی که این حقیقت را می‌گوید حمله کنیم.»

این شیوه سقراطی نه تنها حاضران را قانع کرد و به بحث آنها خاتمه بخشید بلکه نشان می‌دهد که فروغی از تسلط و آگاهی‌اش به شیوه استدلال سقراطی در مهمترین بحث‌ها نیز کمک می‌گیرد و بدان ارج می‌نهد.

فروغی درباره دلیل علاقه و دل‌بستگی‌اش به زبان پارسی می‌نویسد که:

«فارغ از آنکه زبان خودم است و ادای مراد خویش را به این زبان می‌کنم، همچنین از لطایف آثار آن خوشی‌های فراوان دیده‌ام. نظر دارم به اینکه زبان، آئینه فرهنگ هر قوم است و فرهنگ برآستی مایه ارجمندی و یکی از عوامل نیرومندی ملت‌ها است. هر قومی که فرهنگی شایسته اعتنا داشته باشد، زنده و جاویدان است و اگر نداشته باشد، نه سزاوار زندگانی و بقاست و نه می‌تواند باقی بماند.»

پایان بندی: محمدعلی فروغی؛ لیبرال محافظه کار- واقع گرا

هیچ سیاستمداری عاری از خطا و لغزش نیست و از این جهت، محمدعلی فروغی نیز قطعاً چنین است اما در تاریخ ایران معدود سیاستمدارانی را می‌توان سراغ گرفت که علیرغم چهل سال عملگرایی و تصدی مشاغل مهمی همچون صدارت، وزارت و وکالت اما از کار تئوریک و اندیشه ورزی غافل نشد. اینهمه

کتاب، رساله و تصحیح‌ها همگی حکایت از باور قلبی فروغی به اهمیت خردمندی در حوزه‌های مختلف زیست انسانی دارد. بی‌دلیل نیست که در جمله مشهور گفت:

«... ما هم این کار را می‌کنیم، بعد می‌کشیم کنار و دنبال معلمی مان و زندگی مان می‌رویم... نمی‌دانستم تا آخر عمر گرفتار سیاست می‌شوم.»

اهتمام فروغی به مطالعه و پژوهش در عرصه ادبیات کلاسیک ایران، جنبه مهمی از شخصیت علمی او را هویدا می‌سازد که از یک سو نشان دهنده دغدغه‌های علمی او در این رابطه است و از سوی دیگر وطن‌دستی و عشق به میهن را در وجود وی آشکار می‌کند. از این رو بی‌دلیل نیست اگر فروغی را سیاستمداری آگاه در گذار از سنت به مدرنیته تعریف کنیم که هم به مناسبات و فرهنگ سنتی جامعه ایران آگاه بود و هم از ضرورت تحول و گام برداشتن به سمت مدرنیته و پیشرفت؛ هم عقب ماندگی ایران را درک کرده بود و هم راه‌گریز از آن را. به همین دلیل است اگر ادبیات و مناسبات کلاسیک جامعه ایران را ارج گذاشت اما سال‌ها روی فلسفه غرب و چگونگی گذار غرب به توسعه و پیشرفت تحقیق کرد و برای دانشجویانش توضیح داد که چگونه فردگرایی، مدرنیته و صنعتی شدن رفته رفته جامعه جدیدی را در غرب پدید آورده است.

درک درست و واقع‌بینانه فروغی از مدرنیته در رفتار سیاسی و عملکردش در دوران صدارت کاملاً قابل بررسی است. یکی از مهمترین آنها اقدام‌های وی برای نهادسازی و تشکیل نهادهای ماندگار در مسیر توسعه ایران است. اگرچه از همان جوانی در بسط و نهادینه شدن نهادهای نوینی همچون مدرسه علوم سیاسی و حتی روزنامه «تربیت» نقش بسیار پررنگی داشت اما با انقراض قاجاریه و سال‌های نخست سلطنت رضاشاه این فرصت برای فروغی فراهم شد تا نهادهای مهمی را در ایران آن زمان تاسیس و تثبیت نماید. از نظر فروغی این نهادهای مدرن هستند که قادرند پیشرفت و توسعه و عرصه‌های مختلف اقتصادی و سیاسی را در جامعه سازماندهی کنند، از این رو پاسداری از ارزش‌های مهمی همچون آزادی، مساوات و مشروطیت بر عهده چنین نهادهایی است.

به عنوان مثال، فروردین 1309 فروغی پس از بازگشت به ایران، وزارتخانه «فواید عامه و تجارت» را به دو وزارتخانه تازه تاسیس به نام‌های «اقتصاد ملی» و «طرق و شوارع» تقسیم کرد و خود نیز سرپرستی وزارت «اقتصاد ملی» را برعهده گرفت که بیشتر به صنعت، تجارت و کشاورزی مربوط می‌شد. یکی دیگر از اینگونه نهادها، «انجمن آثار ملی» است که توسط فروغی و به پیشنهاد ارنست

هفرتزفلد، ایران شناس آلمانی در پائیز 1304 شمسی تاسیس شد. فروغی خود در ابتدای کار، ریاست آن را برعهده گرفت و از جمله بهترین اقدام‌های انجمن آثار ملی می‌توان به ساختن و مرمت آرامگاه‌های فردوسی، خیام، عطار، نادرشاه افشار و سعدی اشاره کرد. تاسیس دانشگاه تهران، فرهنگستان ایران، برپایی جشن هزاره فردوسی و سر و سامان دادن به وضع عدلیه و نظام قضایی ایران از جمله دیگر اقدام‌های ارزشمند و ماندگار فروغی در این زمینه محسوب می‌شوند.

محمدعلی فروغی سیاستمداری لیبرال بود؛ در این گزاره تردیدی نیست. وی به ده سال در نشریه «تربیت» در دفاع از مشروطیت، قانون‌گرایی، آزادی و پارلمان قلم زد و در مهمترین کتاب هایش از اقتصاد بازار آزاد، نقش حداقلی دولت به مثابه نگهبان شب برای تامین امنیت و عدالت و حقوق ملت و دولت نسبت به یکدیگر سخن گفت. رامین جهاننگلو درباره فروغی می‌نویسد:

«فروغی سیاستمداری لیبرال بود؛ هرچند که او مجال اندکی برای کاربست لیبرالیسم خود در طول حکومت رضاشاه یافت. اما یک بار وقتی که روی رضاشاه به سوی دیگر بود، فروغی فرصتی برای اجرای ایده‌های لیبرالی‌اش پیدا کرد. او زندانی‌های سیاسی را آزاد کرد، به نمایش‌های دینی اجازه فعالیت داد، مطبوعات را مجاز به انتشار آزاد و بدون سانسور کرد.»

با این حال رویکرد فروغی نسبت به لیبرالیسم را باید از نوع «محافظه کارانه» تعریف کرد به این دلیل که نه تنها حضور نهادهای سنتی در جامعه ایران را تحمل می‌کرد بلکه با حذف آنها اساساً مخالف بود و کنار نهادن اجباری چنین نهادهایی از جامعه ایران را کمکی به حال توسعه و پیشرفت ایران نمی‌دانست. از این رو، در لیبرالیسم اساساً رادیکالیستی رفتار نمی‌کرد و جانب «محافظه کاری» و «واقع‌گرایی» را رعایت می‌کرد.

بنابراین، در استدلال نهایی، این پژوهش فروغی را «لیبرال محافظه کار» یا به عبارت بهتر «لیبرال واقع‌گرا» توصیف می‌کند که علیرغم عقب ماندگی‌های اقتصادی، اجتماعی و همچنین کاستی‌های سیاسی آشکار در اعصار قاجاریه و پهلوی، اما کنج عزلت نگرفت و راه حل این مصائب را در «عمل ورزی» جستجو کرد. هرچند در سال‌هایی که خانه نشین شد نیز تولیدات فکری گرانبهایی به یادگار گذاشت. فروغی جزو نادر سیاستمداران تاریخ ایران است که حتی سخت‌ترین منتقدان عصر پهلوی نیز به خدمات و روش فکری وی تاکید کرده اند. سیاستمداری که عملگرایی را از بستر کار تئوریک شروع کرد و آن را با عشق به میهن و سرزمین مادری درآمیخت.

یوحنا نجدی

جزیره پینانگ – مالزی

دسامبر 2011

منابع:

- ۱ - محمدعلی فروغی، «مقالات فروغی» (مقدمه کتاب به قلم محمود فروغی)، انتشارات توس، تهران
- ۲ - مجتبی مینویی، «نقد حال»، انتشارات خوارزمی، تهران، ۱۳۶۷
- ۳ - محمود فروغی، «خاطرات محمود فروغی» (به کوشش حبیب لاجوردی)، نشر نادر، تهران، ۱۳۸۳
- ۴ - استاد سیدمحیط طباطبایی، «کتاب تاریخ تحلیلی مطبوعات»، انتشارات بعثت، تهران، ۱۳۶۶
- ۵ - دکتر باقر عاقلی، «ذکاءالملک فروغی و شهریور بیست»، انتشارات علمی، تهران، ۱۳۷۰
- ۶ - نصرالله انتظام، «خاطرات نصرالله انتظام»، انتشارات سازمان اسناد ملی، تهران، ۱۳۷۸
- ۷ - فریدون آدمیت، «ایدئولوژی نهضت مشروطیت»، انتشارات پیام، تهران، ۱۳۵۵
- ۸ - سیروس غنی، «ایران، برآمدن رضاشاه، برافتادن قاجار و نقش انگلیسی‌ها»، انتشارات نیلوفر، تهران، ۱۳۷۷
- ۹ - ایرج افشار، «نامه‌های دوستان» (نامه فروغی به تقی‌زاده)، نشر فرزانه، تهران، ۱۳۷۹
- ۱۰ - یحیی دولت‌آبادی، «حیات یحیی»، انتشارات عطار و فردوسی، تهران، ۱۳۷۱
- ۱۱ - پروانه آبراهامیان، «ایران بین دو انقلاب»، ترجمه احمد گل محمدی و محمد ابراهیم فتحی، نشرنی، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۲ - محمدعلی همایون کاتوزیان، «مصدق و مبارزه برای قدرت در ایران»، ترجمه فرزانه طاهری، نشر مرکز، تهران، ۱۳۷۲
- ۱۳ - احمد افرادی، «مقاله فروغی در گذر تاریخ»، قابل دسترسی در لینک زیر:
<http://bonyadhomayoun.com/?p=986>
- ۱۴ - دکتر باقر عاقلی، «روزشمار تاریخ ایران»، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۰
- ۱۵ - هوشنگ اتحاد، «پژوهشگران معاصر ایران»، نشر فرهنگ معاصر، تهران، ۱۳۷۸
- ۱۶ - سید فرید قاسمی، «سرگذشت مطبوعات ایران، روزگار محمدشاه و ناصرالدین شاه»، انتشارات وزارت ارشاد، تهران، ۱۳۸۰
- ۱۷ - دکتر باقر عاقلی، «شرح حال رجال سیاسی و نظامی ایران»، نشر گفتار، تهران، ۱۳۸۰
- ۱۸ - علی اصغر حقدار، «محمد علی فروغی و ساخته‌های نوین مدنی»، انتشارات کویر، تهران، ۱۳۸۴
- ۱۹ - چنگیز پهلوان، «ریشه‌های تجدد» (محمدعلی فروغی، «خلاصه سخنرانی در دانشکده حقوق و علوم سیاسی»، نشریه تعلیم و تربیت، شماره ۲۰، دی ماه ۱۳۱۵)، نشر قطره، تهران، ۱۳۸۳

- 20- ارتشبد حسین فردوست، «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست»، انتشارات اطلاعات، تهران، 1369
- 21- محمدعلی فروغی، «اصول علم ثروت ملل یعنی اکونومی پولیتیک»، انتشارات فرزانه روز، تهران، 1377
- 22- محمدعلی فروغی، «سیر حکمت در اروپا»، انتشارات زوار، تهران، 1317
- 23- یحیی آرین پور، «از صبا تا نیما»، انتشارات زوار، تهران، 1372
- 24- سید فرید قاسمی، «مقدمه بر تربیت»، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی، تهران، 1376
- 25- باقر عاقلی، «تیمورتاش»، جاویدان، تهران، 1377
- 26- جواد شیخ الاسلامی، «ظهور و سقوط تیمورتاش»، انتشارات توس، 1379
- 27- موسی غنی نژاد، مقاله «محمدعلی فروغی در عرصه سیاست و اقتصاد (بخش نخست و بخش دوم)»، قابل دسترسی در دو لینک زیر:
<http://www.rastak.com/article?id=103>
<http://www.rastak.com/article?id=155>
- 28- رامین جهانگللو، مقاله «فروغی و بنیاد لیبرالیسم ایرانی»، ترجمه حسین فراستخواه، روزنامه شرق، 25 خرداد 1385
- 29- رامین جهانگللو، مقاله «عقلانیت و مدرنیته در نوشته‌های محمدعلی فروغی»، مجله ایران نامه، شماره 77، زمستان 1380